

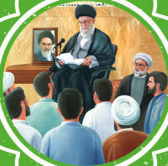
عرفان (۲)



شیرج گلستان

شرحی بر وصیت نامه سردار سپید شهید حاج قاسم سلیمانی

مجله عرفان



«مباحث صحیح و درست در متون عمیق دینی را برای جوانان بیان کردید. بنده این کتاب‌ها را همان دو سال پیش که به دستم رسید، مجلداتی از آن‌ها را کامل خواندم. خیلی خوب بود؛ نکته عمده این بود که مباحث درست و صحیح و طرح شده در متون عمیق دینی را با زبان قابل فهم برای جوان و اثرگذار بر روی جوانان بیان کردید.»

بیانات رهبر فرزانه انقلاب
در دیدار با کارگروه محتوایی تدوین کتاب‌های برترین آرزو





«از پدرم ، موسی بن جعفر شنیدم که گفت: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که گفت: از پدرم محمد بن علی شنیدم که گفت: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که گفت: از پدرم حسین بن علی شنیدم که گفت: از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: از خدای عزوجل شنیدم که گفت:

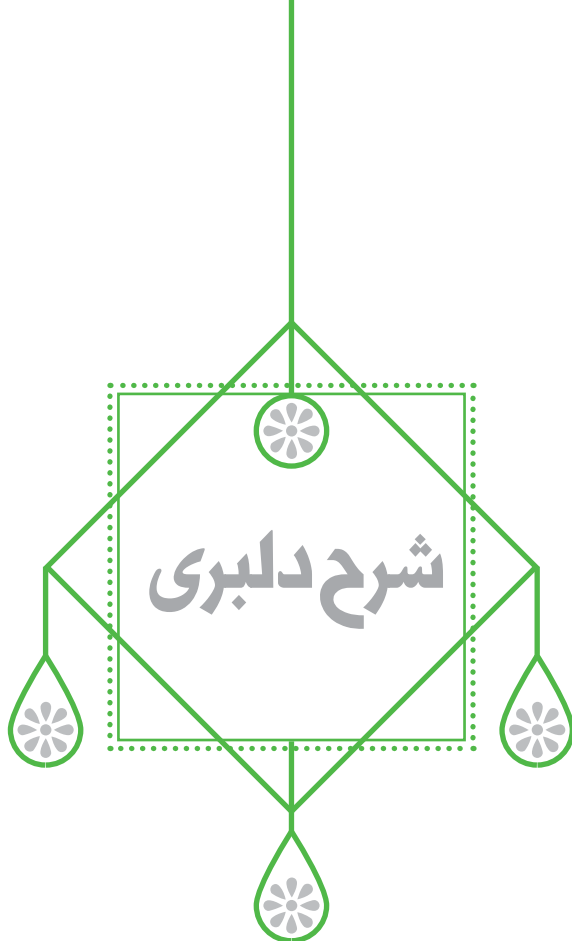
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي

(لا اله الا الله دژ من است؛ پس هرکس به دژ من درآید، از عذاب من ایمن خواهد بود.)»

چون کاروان به راه افتاد ، امام فریاد زدند:

بِشْرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا

(با وجود شرط‌های آن و من از شرط‌های آنم.)»



شرحی بر
وصیت نامهٔ سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی رحمته الله علیه



شرح دلبری

مؤسسه جوانان آستان قدس رضوی

نویسنده:

حجة الاسلام والمسلمین تولائی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ویراستار: کوثر احسن مقدم

تصویرسازی جلد: میکائیل براتی

گرافیک و صفحه‌آرایی: حامد امامی

نشانی: مشهد مقدس، بین کوهسنگی ۱۷ و ۱۹

تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۶۰۰۸۵

سایت: javanan.org

کانال ارتباطی با کارگروه محتوایی

در شبکه‌های اجتماعی تلگرام، سروش، بله، گپ، ایتا

@javanerazavi

و یا ارسال پیامک به: ۰۹۳۵۵۹۲۸۰۰۰

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر، متعلق به مؤسسه جوانان آستان قدس رضوی است و هرگونه بهره‌برداری و تکثیر (اعم از دیجیتال یا چاپ) موجب ضمان شرعی بوده و منوط به اجازه رسمی ناشر می‌باشد.

فهرست

مقدمه	۷
(۱) اعتقاد صحیح، قدم اول برای حرکت	۱۳
(۲) شکر نعمت، فهم نعمت	۱۷
رهبری؛ حکیم و مظلوم!	۲۷
(۳) ولایت، بالاترین نعمت	۳۳
(۴) امید به عفو تو!	۳۹
(۵) لقاء دلدار	۴۵
(۶) هرچیز که در جستن آنی، آنی!	۵۷
(۷) عشق بازی	۶۱
(۸) جمهوری اسلامی، قرارگاه حسین بن علی علیه السلام	۷۵
(۹) خامنه‌ای عزیز را، عزیز جان خود بدانید	۸۷
(۱۰) جمهوری اسلامی درسربلندترین دوره	۹۹
(۱۱) هنر خمینی عزیز	۱۰۱
(۱۲) شهدا، محور عزّت و کرامت	۱۰۳
(۱۳) مردم عزیز کرمان	۱۱۳
(۱۴) سیاست‌مدار تراز حاج قاسم	۱۱۹
(۱۵) از برج دیده‌بانی	۱۲۳
(۱۶) از همه طلب عفو دارم!	۱۲۹



مقدمه

صبحگاه جمعه، ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸، یکی از تلخ‌ترین اخبار حافظه تاریخی امت اسلامی مخایره شد؛ خبر کوتاه بود و اثرگذار: حاج قاسم پرکشید!

داغ شهادت سردار پرافتخار جهان اسلام، نه تنها ملت ایران اسلامی که تمام مستضعفین و حق‌طلبان جهان را تحت تأثیر خود قرار داد؛ حاج قاسم، مرد پرواز بود و از همین رو بیش از آن که اهل زمین باشد، بر آسمان‌های همیشه یکرنگ حکومت می‌کرد، و چنین بود که دل‌بستگان آسمان، در غم او بارانی شدند و آسمان بیش از همیشه طوفان خشم و انتقام آغاز کرد.

تشییع جنازه حاج قاسم به یکی دیگر از حماسه‌های ملی، بلکه امت اسلامی بدل شد، خوزستان، تهران، قم، مشهد، کرمان به عشق سردار دل‌ها قیام تاریخی نمودند و بسیاری از شهرهای دیگر کشور، حتی بدون درآغوش کشیدن پیکر ارباً ارباً سردار خود، غرق ماتم و عزاداری شدند.

شهید قاسم سلیمانی نشان داد که دستش از سردار قاسم سلیمانی بازتر است و بیش از او می‌تواند مرزهای انسانیت را از یوغ تجاوز نااهلان و دشمنان توحید و ولایت رهایی بخشد.

حاج قاسم بعد از شهادت، بیشتر و پرتوان‌تر از قبل، به فتوحات خود ادامه داد و فضایی در کشور پدید آورد که عطر توحید و وحدت آن تا سالیان سال در مشام امت‌های مسلمان و بیدار باقی خواهد ماند.

درست چهل روز بعد از آغاز عملیات بزرگ سپهبد شهید سلیمانی، حاج قاسم یکی از مهم‌ترین اهداف خود را نشانه می‌گیرد. چهل‌م حاج قاسم، موعد قرائت وصیت مردی می‌شود که اکنون، پس از دفاع از کالبد نورانی حرم مطهر علوی و حسینی وزینی، توفیق دفاع از حقیقت ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را پیدا کرده و طائف حرم عشق گشته است.

حاج قاسم با وصیت خویش نشان داد که هنوز زنده است، نفس می‌کشد، و بیش از پیش با دستان ساده اما پرتوان خویش، بر سر یتیمان وادی عشق دست کشیده و نزد خداوند خود بان‌دای «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» آنان را شفاعت می‌کند!

وصیت حاج قاسم، تحفه‌ای بود برای تمام آنانی که توفیق پیدا نمودند، یک اربعین در سوز عشق وصال ذوب شوند و در کنار غم قاسم سلیمانی، به سرفرازی «مکتب سلیمانی» بیاندیشند و در آن

وادی قدم گذارند.

در این اثر سعی شده است با نگاهی گذرا به وصیت نامه حاج قاسم که در حقیقت منشور عشق و دلدادگی و انسانیت است، گریزی به اندیشه های والای او بنیم و از روزنه فهم بهتر غزل عاشقانه او، توشه ای جهت اعتلای مکتب سلیمانی اخذ نماییم.

چه خوب است، مطلع سیاهه خود را حسن ختام حاج قاسم یعنی نامه تأیید فرمانده به سرباز خود قرار دهیم که در حقیقت، وصیت حاج قاسم، شرحی است بر پیام تبریک و تسلیت مقام معظم رهبری برای او!

«بسم الله الرحمن الرحيم

ملت عزیز ایران!

سردار بزرگ و پرافتخار اسلام آسمانی شد. دیشب ارواح طیبه شهیدان، روح مطهر قاسم سلیمانی را در آغوش گرفتند. سال ها مجاهدت مخلصانه و شجاعانه در میدان های مبارزه با شیاطین و اشرار عالم و سال ها آرزوی شهادت در راه خدا، سرانجام سلیمانی عزیز را به این مقام والا رسانید و خون پاک او به دست شقی ترین آحاد بشر بر زمین ریخت. این شهادت بزرگ را به پیشگاه حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و به روح مطهر خود او تبریک و به ملت ایران تسلیت عرض می کنم. او نمونه برجسته ای از تربیت شدگان اسلام و مکتب امام

خمینی بود، او همهٔ عمر خود را به جهاد در راه خدا گذراند. شهادت پاداش تلاش بی وقفهٔ او در همهٔ این سالیان بود، با رفتن او به حول و قوهٔ الهی کار او و راه او متوقف و بسته نخواهد شد، ولی انتقام سختی در انتظار جنایتکارانی است که دست پلید خود را به خون او و دیگر شهدای حادثهٔ دیشب آلودند. شهید سلیمانی چهرهٔ بین المللی مقاومت است و همهٔ دلبستگان مقاومت خونخواه اویند. همهٔ دوستان - و نیز همهٔ دشمنان - بدانند خط جهاد مقاومت با انگیزهٔ مضاعف ادامه خواهد یافت و پیروزی قطعی در انتظار مجاهدان این راه مبارک است. فقدان سردار فداکار و عزیز ما تلخ است ولی ادامهٔ مبارزه و دست یافتن به پیروزی نهایی کام قاتلان و جنایتکاران را تلخ تر خواهد کرد.

ملت ایران یاد و نام شهید عالی مقام سردار سپهبد قاسم سلیمانی و شهدای همراه او بویژه مجاهد بزرگ اسلام جناب آقای ابومهدی المهندس را بزرگ خواهد داشت و این جانب سه روز عزای عمومی در کشور اعلام می کنم و به همسرگرمی و فرزندان عزیز و دیگر بستگان ایشان تبریک و تسلیت می گویم.

سید علی خامنه ای

۱۳ دی ماه ۱۳۹۸»



شرحی بر

وصیت نامهٔ سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی رحمته الله علیه





اعتقاد صحیح، قدم اول برای حرکت

اگر فهمیدیم تمام حقیقت انسان «تن» او نیست، بلکه «من» فراتر از تن بوده و این بدن خاکی تنها جزئی از حقیقت ما را تشکیل می‌دهد، باید خیلی زود بفهمیم که: «چاره‌ای جز این وجود ندارد که از حصار تن بیرون آییم و حقیقت خود را بدون هیچ مزاحمی ادراک نماییم». به عبارت دیگر، فهم «فراتر بودن انسان از بدن» آتش شوق و طلب خروج از مادّیت و جسمانیت را در ما روشن می‌کند و درست در این نقطه حساس است که باید به دنبال راهکاری برای فرونشاندن این آتش باشیم.^۱

مسیر انسان از حضيض عالم خاک تا اوج قرب خداوند متعال، راه پرپیچ و خمی است که تا نقشه آن را در دست نداشته باشیم، نباید امیدی به رسیدن به مقصد داشته باشیم. اگر مسافر بدون

۱. برای اطلاع بیشتر رک. جلد دوم مجموعه بزرترین آرزو.

چراغ و نور مسیر خود را پیدا نمی‌کند، سالک مسیر قرب الهی نیز بدون اعتقاد درست، سیر صحیحی نخواهد داشت.

اعتقادات هر انسان، مسیر و هدف او، و شیوه طی کردن مسیر و رسیدن به هدف را مشخص می‌کند. اگر اهدافی که انسان‌ها در زندگی خود انتخاب می‌کنند و براساس آن تمام سبک زندگی خود را تغییر می‌دهند، تماماً برخاسته از اعتقاداتشان نباشد، حداقل باید بپذیریم که این اهداف، تا حدّ بسیار بسیار زیادی منبعث از اعتقادات و نگرش‌های بنیادین آن‌ها است و به همین دلیل است که خداوند متعال به پیامبر برگزیده خود می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (بدان که خدایی جز الله نیست!). اعتقاد به توحید اولین قدم برای موّحد شدن است و اعتقاد به اولیاء الهی اولین گام در جهت اهل ولایت گشتن.^۱

حاج قاسم که فرزند برومند و تربیت شده مکتب اسلام است، خوب می‌داند که شروع هر حرکتی مبتنی بر بینش صحیح است و درست به همین دلیل، نامه جهانی خود را با شهادت به صحیح‌ترین عقاید آغاز می‌کند و چه خوش به مایادآور می‌شود که

۱. سوره محمد: صدر آیه ۱۹.

۲. برای فهم بهتر نقش اعتقادات در حرکت و زندگی انسان رک. درس اول جلد اول مجموعه برترین آرزو.

اگر بر اعتقاد اتمان باور داریم، نباید از ابراز آن ابایی داشته باشیم!

«اشهد أن لا اله الا الله واشهد أن محمداً رسول الله واشهد أن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب واولاده المعصومین اثنی عشر أئمتنا و معصومیننا حجج الله. شهادت می دهیم که قیامت حق است. قرآن حق است. بهشت و جهنم حق است. سوال و جواب حق است. معاد، عدل، امامت، نبوت حق است.»

متأسفانه بعضی از ما، علی‌رغم دغدغه‌های مقدس و نیت‌های پاکی که در تحقق اهداف اسلام عزیز داریم، از ضرورت کار بر روی اعتقادات غفلت کرده و حتی کار بر روی اعتقادات و باورهای بنیادین را نفی می‌کنیم؛ ما باید در این زمینه دقت کافی داشته باشیم که هرچند سخن گفتن از مزایا و محاسن دین داری

۱. خاطره‌ای از حاج قاسم سلیمانی: زدید بغل. وقت نماز بود. گفتم: «حاجی قبول باشه.» گفت: «خدا قبول کنه ان شاء الله.» نگاهم کرد. گفت: «ابراهیم!» نگاهش کردم. -نمازی خوندم که در طول عمرم توی جبهه هم نخوندم.

-حاج آقا شما همه نمازها تون قبوله.

قصه‌اش فرق می‌کرد. رفته بود کاخ کرملین. قرار داشت با پوتین. تا رئیس‌جمهور روسیه برسد وقت اذان شد. حاجی هم بلند شد. اذان و اقامه‌اش را گفت. صدایش پیچید توی سالن. بعد هم ایستاد به نماز. همه نگاهش می‌کردند. می‌گفت در طول عمرش همچنین لذتی از نماز نبرده بوده.

پایان نماز پیشانی‌اش را گذاشت روی مهر. به خدای خودش گفت:

«خدایا این بود کرامت تو، یه روزی توی کاخ کرملین برای نابودی اسلام نقشه می‌کشیدند، حالا من قاسم سلیمانی اومدم اینجا نماز خوندم.»

(ابراهیم شهریاری، کتاب سلیمانی عزیز، انتشارات حماسه یاران، صفحه ۱۰۹)

در علاقه‌مند شدن افراد به دین و دیانت اثرگذار است اما:
اولاً کار بر باورهای بنیادین نافه کارهای فرهنگی دیگر نبوده و
می‌تواند با آن‌ها و در موازات آن‌ها انجام شود.

ثانیاً تا یک بار برای همیشه نگرش‌های بنیادین خود را اصلاح
نکنیم، نمی‌توانیم از خطر سقوط اعتقادی در امان بمانیم.
ثالثاً مخاطبان نخبه، با ذهن‌های خلاق و آکنده از سوال، هرگز
جواب‌های خطابی و فانتزی را قانع‌کننده جان‌پرت‌کاپوی خود
نمی‌بینند و با تمام وجود به دنبال سخنی از جنس برهان^۱ هستند؛
ممکن است اشتباه اکتفاء به بیان کارکردهای دین به جای بحث
اساسی و استدلالی بر سر عقاید و معارف دینی، ناشی از عدم
مواجه با این قشر از مخاطبان باشد.

رابعاً اثری که تغییر و اصلاح در باورهای بنیادین و عقاید اساسی
و اصول دین در پی دارد، در هیچ جای دیگری یافت نمی‌شود؛
اگر برای کسی تلقی صحیحی نسبت به توحید، ولایت، حقیقت
انسان، معاد و... ایجاد شود، چنین شخصی دیگر تا انتهای مسیر
با قدرت و سرعت به سمت اهداف عالی اسلام حرکت می‌کند و
در میانه‌های راه متوقف نخواهد شد، اما به هر میزان که در تقویت
بنیان‌های فکری کوتاهی نماییم، باید به همان اندازه نسبت به
لغزیدن در مسیر کمال خائف و بیمناک باشیم.

۱. در اینجا مراد از برهان دلیل محکم، استوار و خدشه‌ناپذیر است.



شکر نعمت، فهم نعمت

هریک از مکاتب تربیتی به فراخور مبانی خود، تعریفی برای «انسان» ارائه داده‌اند؛ برای مثال آمده است که ارسطو انسانیت را در قالب «حیوان ناطق» تعریف کرد و یا در تعریفی دیگر، بعضی متفکران معاصر، انسان را «حی متأله» دانسته‌اند. در حقیقت آن‌چه از نظر معرفتی ارزش بالایی دارد، شناخت حدّ انسانیت است. مقصود از حدّ انسانیت، رسیدن به شاخصی است که بتوان با آن افراد را در دایره انسانیت وارد کرد و یا احیاناً از آن خارج ساخت. در نگاه ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، شاخص انسان بودن، حمد الهی معرفی شده است؛ امام سجاد (علیه‌السلام) در مناجات اول صحیفه شریفه سجادیّه می‌فرمایند:

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا
أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنَنِهِ الْمُتَتَابِعَةِ، وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَنَظَّاهِرَةِ،
لَتَصَرَّفُوا فِي مَنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ.

وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَزَبُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ
فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ
أَضَلُّ سَبِيلًا.^۱

حضرت در این فرمایش صریحاً می‌فرمایند که یکی از
نعمت‌های اساسی خداوند، نعمت حمد است، زیرا اگر خداوند
نعمت حمد کردن را به ما نمی‌داد، ما از نعمت‌های سرشار او
استفاده می‌کردیم اما از او حمد و تشکری به جای نمی‌آوردیم و اگر
انسانی چنین باشد، از حد انسانیت ساقط شده و با خروج از این
مرز وارد وادی چهارپایان خواهد شد!

اما چرا حمد نعمت‌های الهی، شاخص انسانیت است؟ در
پاسخ شاید بتوان گفت ما می‌توانیم با نعمت‌های الهی به دو
صورت مواجهه داشته باشیم؛ یا سرهای خود را پایین بیندازیم و
خود را غرق در کثرت کنیم و ربط کثرت به وحدت را مشاهده
نکنیم و به عبارت دیگر، مواجهه‌ای منفعلانه نسبت به نعمت‌ها
نشان دهیم، یا اینکه نعمت را تنها نعمت نبینیم، بلکه در یک
واکنش فعالانه، علاوه بر اینکه وحدت را در کثرت مشاهده کرده
و مستند به خداوند متعال می‌کنیم از نعمت با استفاده صحیح
از آن به عنوان پلی که مسیر ما به سوی اهداف الهی و سعادت
ابدی هموار می‌نماید استفاده کنیم. می‌شود غذا را خورد و تنها

۱. صحیفه سجادیه، مناجات اول، فراز ۸ و ۹.

به طعم و مزه آن فکر کرد و در نهایت از کنار سفره بلند شد و به فعالیت‌های روزانه خود پرداخت، می‌شود غذا را خورد، اما از پس این غذا، خداوند را به عنوان مفیض نعمات دید و بعد از اتمام غذا نیز به پشتوانه نیروی حاصل از این خوراک، به سمت اهداف الهی حرکت کرد.

انسان اگر انسان است، به دلیل این است که روی او به سمت آسمان قرار می‌گیرد و می‌تواند از قیدها و حصارهایش عبور کرده و به قله‌های بالاتر دست پیدا کند؛ طبعاً مواجهه منفعلانه با نعمت‌های الهی سررا بالانیاوردن است و برای همین چنین مواجهه‌ای به مثابه خارج شدن از حد انسانی تلقی شده است. حاج قاسم به عنوان یکی از تربیت شدگان مکتب اسلام ناب، سال‌ها در عرصه‌های جهاد اکبر و اصغر مشق انسانیت نموده و برای همین است که در فراز دوم منشور انسانیت خود را چنین رقم می‌زند:

«خدایا! تو را سپاس می‌گویم بخاطر نعمت‌هایت. خداوند! تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از صلبی به صلبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود دادی که امکان درک یکی از برجسته‌ترین اولیائت را که قرین و قریب معصومین است، عبد صالحت خمینی کبیرا درک کنم و سرباز رکاب او شوم. اگر توفیق صحابه رسول اعظم محمد مصطفی را نداشتم و اگر بی بهره بودم از دوره مظلومیت علی بن ابیطالب

و فرزندان معصوم و مظلومش، مراد همان راهی قرار دادی که آن‌ها در همان مسیر، جان خود را که جان جهان و خلقت بود، تقدیم کردند. خداوند! تو را شکرگزارم که پس از عبد صالحت خمینی عزیز، مراد مسیر عبد صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلام است، خامنه‌ای عزیز که جانم فدای جان او باد قرار دادی. پروردگارا! تو را سپاس که مرا با بهترین بندگان در هم آمیختی و درک بوسه برگونه‌های بهشتی آنان و استشمام بوی عطراهای آنان را یعنی مجاهدین و شهدای این راه به من ارزانی داشتی».

انقلاب اسلامی یقیناً یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است و حاج قاسم خوب می‌داند که اگر بخواهد در امتحان انسانیت، نمره ممتاز بگیرد، باید با این نعمت مواجهه‌ای فعالانه داشته و به عبارت دیگر شکر این نعمت را به جای آورد. نمی‌شود در عصر کنونی به معنای واقعی مؤمن بود اما از این نعمت چشم‌پوشی کرد چرا که یقیناً چشم‌پوشی از این ظهورات الهی در عصر مدرنیسم و بلکه پست مدرنیسم، خروج ما از قافله انسانیت را به همراه خواهد داشت. شکر نعمت انقلاب به این است که اولاً انسان در وراء این نعمت بزرگ تمدنی، هر چه بیشتر دستان خداوند را در ظلمتکده جهان معاصر به تماشا بنشیند و در گام بعدی، ظرفیت‌های عظیم این نعمت را شناخته و از این ظرفیت‌ها در جهت محقق ساختن

آرمان‌های بزرگ الهی استفاده نماید. اگر زمانه کنونی را درک کنیم اما از ظرفیت‌های این انقلاب در جهت تحقق بزرگ‌ترین اهداف الهی، یعنی انسان‌سازی و تربیت مؤمن موحد چشم پوشی نماییم، باید قبل از حضور در محکمه الهی، در برابر دادگاه انسانیت آماده محاکمه‌ای سخت باشیم.

مزیت انقلاب اسلامی، ولی فقیه است. اگر این حقیقت را دریافتیم که باید از ظرفیت انقلاب اسلامی به عنوان یکی از نعمت‌های برجسته الهی استفاده کرد، خیلی زود متوجه خواهیم شد که باید پیش از هر چیز، این انقلاب را شناخت؛ چرا که بدون شناخت صحیح از انقلاب، شکر عملی کامل برای آن، چندان قابل تصور نخواهد بود.

به نظر می‌رسد یکی از راه‌های دستیابی به شناخت جامع و کافی نسبت به انقلاب، بررسی مزیت‌های این انقلاب است. مزیت انقلاب اسلامی ما، نظریه «ولایت فقیه» و مزیت نظریه ولایت فقیه، «ولایت فقیه» است؛ به همین دلیل بزرگان ما در ساحت شکر عملی خود نسبت به انقلاب، بیش از هر چیز دیگری بر رهبری آن دست گذاشته و سعی می‌کنند این مزیت اعلای انقلاب را به رخ بکشند. از آن جا که عمیقاً معتقدیم خواستگاه فکری حاج قاسم، برخواسته از خوانش اسلام ناب حوزوی است، خوب است در اینجا به عنوان نمونه به گوشه‌ای از دیدگاه مروجین و بلکه مصادر

اسلام ناب، نسبت به مقام معظم رهبری حفظه الله اشاره نماییم^۱:

شهید آیه الله دستغیب

شهید محراب، مرحوم آیه الله دستغیب علاوه بر مقام علمی و سیاسی بالا، در سلوک عملی نیز مدت ها محضر عارف بزرگ مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رحمته الله را درک نموده و تحت تربیت ایشان به مقامات معنوی بالایی دست یافته بودند، در ابتدای انقلاب اسلامی و در وصف مقام معظم رهبری می فرمایند:

«چیزی که بنده نسبت به این شخص بزرگ فهمیده ام این است که فردی است خدایی، هواپرست نیست، مقام نمی خواهد، قدرت نمی خواهد به دست بگیرد، امتحان خویش را پیش از پیروزی و بعد از پیروزی داده است. در هر پستی که بوده، امتحان خودش را داده است. کسی که امام جمعه تهران باشد، آن وقت در جبهه برود، در سنگرها از اسلام دفاع کند، این مرد بزرگ، مقامی برای خودش قائل نیست، بعینه مثل رهبر عظیم الشان. امام فرموده: به من خدمتگزار بگویید بهتر است از اینکه رهبر بگویید. آقای

۱. تعاریف و تمایز بزرگان نسبت امام امت حضرت روح الله رحمته الله آن چنان زیاد است که اشاره مختصر به آن نیز مجالی بارها و بارها موسع تر از سیاهه فعلی می طلبد.

علی خامنه‌ای هم این جور است، مقام نمی‌خواهد، مقام روی او اثر نمی‌گذارد»^۱.

مرحوم آیه‌الله العظمی بهجت

آیه‌الله صدیقی امام جمعه موقت تهران که از شاگردان و مرادین نزدیک مرحوم آیه‌الله بهجت به شمار می‌آیند نقل می‌فرمایند که:
«در یک جلسه دوسه نفری که خدمت آیه‌الله العظمی آقای بهجت بودیم به کسی انتقاد گونه‌ای را خواستند به رهبری خدمت آقای بهجت بازگو کنند. آقای بهجت به یک نگاه تندی به ایشان فرمودند: شما بهتر از ایشان سراغ دارید. من که بهتر از ایشان سراغ ندارم!»^۲

علامه حسن زاده آملی

حضرت علامه حسن زاده، از استوانه‌های علمی، حکمی و عرفانی حوزه‌های علمیه و از شاگردان علمی و عملی اساتید بزرگوار و عظیم الشانی مانند مرحوم علامه شعرانی، علامه طباطبائی، آیه‌الله الهی طباطبائی و... در وصف مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

۱. پایگاه خبری مشرق نیوز.

۲. به نقل از پایگاه خبری مشرق نیوز.

«رهبر عظیم الشان کشور بزرگ جمهوری اسلامی ایران
 آیة الله معظم جناب خامنه‌ای کبیر- متع الله الانسلام و
 المسلمین بطول بقائه الشریف- قائد، ولی، وفق و رائد،
 سائنس، حقی، مصداق بارز: نرفع درجات من نشاء
 می باشد. عزت و شوکت روز افزون آن قائد اسوه زمان را
 همواره از حقیقة الحقائق مسئلت دارم و امیدوارم دادار عالم
 و آدم همواره سالار و سرورم را سالم و مسرور دارد»^۱.

«چون این بزرگوار دوستدار خدا هست ما او را دوست
 داریم. این انقلاب را دوست بدارید. رهبر عظیم الشان تان را
 دوست بدارید. عالمی، عادل، رهبری، مؤمنی، موحدی،
 سیاسی، دلداری، انسان ربانی، پاک، منزه، که دنیا
 شکارش نکرده. من جایی [سراغ] ندارم که عرض کنم.
 قدر این نعمت عظمی را که خدا به شما عطا فرمود، قدر
 این رهبر ولی، الهی. الآن این انسجام ما، تکلیف شرعی
 ماست. اول انقلاب یادتان هست چند فرقه برخاستند
 که می خواستند کشور را تجزیه کنند؟ خواستار جمع
 باشد، مبادا این وحدت ما را! مبادا این جمعیت ما را!
 مبادا این کشور علوی را! مبادا این نعمت ولایت را! از
 دست شما بگیرند. خدایا به حق پیغمبر و آل پیغمبر سایه

این بزرگ مرد، این رهبر اصیل اسلامی، حضرت آیت الله معظم خامنه‌ای عزیز را مستدام بدار.

مرحوم علامه طهرانی

فقیه و عارف واصل، مرحوم علامه آیه الله حسینی طهرانی رحمۃ اللہ علیہ می فرمودند:

«امروز علم اسلام در دست حضرت آیت الله خامنه‌ای است و تعظیم ایشان، تعظیم اسلام و تضعیف ایشان، تضعیف اسلام است و هرسخن و عملی که منجر به تضعیف ایشان شود، حرام مسلم و معصیت کبیره است و گناهی است که بخشوده نمی شود».

آیه الله مصباح یزدی

حضرت آیه الله مصباح یزدی، از شاگردان مطرح و شناخته شده مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم آیه الله بهجت رحمۃ اللہ علیہما در وصف مقام معظم رهبری و در تذکر این نعمت الهی می فرمایند:

«از بزرگترین نعمت‌های الهی که خدا برای مسلمانان بعد از غیبت امام زمان (عج) مرحمت کرده وجود مقدس رهبر معظم انقلاب است.... باید در پیشگاه عظمت الهی سربه خاک بگذاریم و طول عمر بیشتر برای رهبر معظم انقلاب را درخواست کنیم.

اگر امثال بنده شبانه روز تسبیح به دست بگیریم و فقط خدا را شکر کنیم که خدا چنین رهبری را به ما داده، والله معتقدم که از عهده شکر این نعمت بر نمی آئیم. رهبر عزیز ما تالی تلو معصوم است. من در زمان حضرت امام هروقت ذهنم متوجه این مسئله می شد که بعد از امام چه خواهد شد، مضطرب می شدم و به هر صورتی خودم را منصرف می کردم که اصلاً درباره این مسئله فکرنکنم. چون هیچ جواب و طرح قانع کننده ای برای جبران خلاء وجود امام نداشتم. این مسئله به قدری برای من نگران کننده بود که سعی می کردم به آن فکرنکنم. اما وقتی که مقام معظم رهبری دامت برکاته عهده دار این مسئولیت شدند، گویا آب خنکی روی شعله آتش بریزند»^۱.

آیه الله سعادت پرور

ایشان عکس مقام معظم رهبری را بالای سرشان زده بودند و می فرمودند:

کسی که هنوز نمی داند حق با کیست، به درد سیرو سلوک نمی خورد.

۱. به نقل از پایگاه خبری مشرق نیوز.

اگر اهل حکمت و معنویت که دیدگان‌شان به نور بصیرت نیز روشن شده است، چنین نعمتی را می‌شناسد و چنین مواجهه‌ی فعالانه‌ای با نعمت دارند، چه عجب که شخصی چون حاج قاسم سلیمانی، تربیت شده‌ی مکتب اسلام ناب، نعمت ولایت فقیه را بشناسد و در تمام عمر خویش به دنبال حفظ و استفاده‌ی بیشتر از ظرفیت‌های توحیدی عظیم این نعمت باشد.

رهبری؛ حکیم و مظلوم!

انسان بصیر و داخل در حد انسانیت است که در ورای تمام مشکلات چند دهه‌ی گذشته، حکمت رهبری را می‌بیند و از آن فراتر رهبری را می‌شناسد و به مظلومیت او پی می‌برد. رهبری، حکیم است زیرا در تمام این سال‌ها کشتی جمهوری اسلامی را سکان‌داری نموده و این کشور را از حسیض دوره‌ی ستم‌شاهی به پیشرفت‌های فراوان علمی، فرهنگی، اجتماعی و... رسانده است. آغاز ریاست جمهوری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در کشور، مصادف است با اوج بحران‌های ناشی از جنگ، تبعات وادادگی بنی‌صدر، پس‌لرزه‌های شهادت شهیدان رجایی و باهنر و... این یعنی، ریاست در اوج بحران. آغاز رهبری حضرت آقا نیز با خرابی‌های سنگین ناشی از جنگ، شکاف‌های جدی اجتماعی و... مصادف می‌شود. تمام این‌ها یعنی، حضور ۴۰ ساله‌ی سید

علی خامنه‌ای در جمهوری اسلامی، همواره قرین سختی‌ها و پیچ و خم‌های فراوان بوده است.

اگر می‌بینیم که کشور، جنگ و حوادث و تبعات آن را پشت سر می‌گذارد، در عین ریل‌گذاری غلط سازندگی، مسیر خود را ادامه می‌دهد، از بحران‌های اصلاحات عبور می‌کند، با بی‌تدبیری خودی‌ها و بی‌خودی‌ها دست و پنجه نرم می‌کند ولیکن با تمام این‌ها، جمهوری اسلامی نه تنها ذره‌ای از اقتدار خود را از دست نداده، که به ام‌القری جبههٔ مقاومت بدل شده است، یعنی کسی که سکان‌دار این کشتی است، یقیناً الهی و حکیم است.

اما با مرور بر این فراز از وصیت سردار شهید، مشاهده می‌کنیم که حاج قاسم، دست بر روی خصلت دیگری می‌گذارد و رهبری را از دریچه‌ای فراتر از حکمت، یعنی مظلومیت می‌بیند. در تلقی عرفی ما، مظلومیت با ضعف و ناتوانی عجین است، اما حقیقت این است که مظلومیت، نشان‌دهندهٔ ضعف و ناتوانی مظلوم نیست؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) قهرمان میدان شجاعت و پهلوانی است، اما مظلوم است. حضرت سید الشهداء (علیه السلام) با ولایت تکوینی خود بر تمام عالم اشراف و تسلط دارد، اما مصداق اتم مظلومیت است. پس اگر کسی چون حاج قاسم، رهبری را مظلوم می‌داند، در حقیقت رهبری را در موضع ضعف و سستی نمی‌بیند بلکه با مشاهدهٔ این خصلت در رهبر فرزانهٔ خود، برشانه‌های

خود احساس مسئولیت جدیدی می‌کند، و آن رفع مظلومیت از رهبرامت اسلامی است. ما می‌توانیم در برابر مظلومیت رهبرمان منفعل باشیم و تنها اندوهگین شویم، یا می‌توانیم هم‌چون حاج قاسم این واقعیت را درک کنیم و مردانه در میدان رفع مظلومیت از این مرد الهی پای بگذاریم.

در این جا نیز بسیاری از جوانان دغدغه‌مند انقلابی دچار اشتباه فاحشی می‌شوند؛ ما چون درک صحیحی از مظلومیت آقا نداریم، تلاشمان نیز در جهت مظلومیت‌زدایی از ایشان در بسیاری از موارد، تلاشی مثمر‌نخواهد بود. خیلی‌ها از سر جهالت یا عناد با رهبری زاویه دارند، منافع شخصی بسیاری در تضاد با منویات رهبر است، بعضی از جوان‌های این مملکت به هر دلیلی صراحتاً یا در لفافه به آقا توهین می‌کنند، اما مظلومیت آقا در این ابعاد خلاصه نمی‌شود!

مظلومیت آقا تنها به این نیست که فلان جوان در فلان دانشگاه به ایشان توهین می‌کند؛ مظلومیت آقا به این است که مسئولین شرایط را به گونه‌ای رقم زده‌اند که آن جوان از همه جایی خبر، زیبایی‌های اسلام، پویایی تشیع و حکیمانه بودن ولایت فقیه را درک نکرده است. مظلومیت آقا به این است که در تمام این سی سال زعامت ایشان، مسئولین درجه یک کشور، در جهت خلاف ریل‌گذاری ایشان حرکت نمودند، و برخی فعالان فرهنگی

و دغدغه‌مندان، به جای کار مهم و زیربنایی تربیت نیروی جوان مؤمن حزب الهی و کادرسازی برای دولت اسلامی، فعالیت‌های خود را تنها و تنها در کف خیابان و با شعار علیه این و آن خلاصه کردند.

اگر رهبر این انقلاب از ما عدالت می‌خواهد و ما در جهت تحقق عدالت قدمی از قدم بر نمی‌داریم، یعنی رهبر مظلوم است و ما در جهت مظلومیت زدایی از او هیچ کاری نکرده‌ایم. اگر رهبر این انقلاب الهی از ما تحول و ارتقاء علوم انسانی می‌خواهد و ما هیچ قدم موثری در حوزه و دانشگاه برنداشتیم اگر حضرت آقا امروز دغدغه‌ی اقتصاد مقاومتی، عدالت اجتماعی و سبک زندگی و فرهنگ این مرز و بوم را دارند و ما نتوانستیم در راستای دغدغه‌های حضرتشان قدم موثری برداریم یعنی رهبر امروز جامعه اسلامی مظلوم است اگر از برترین آرزوهای رهبر امت اسلامی، این است که فضایی معنوی مهیا شود تا جوانانی نظیر سید علی قاضی‌ها و علامه طباطبائی‌ها تربیت شوند؛ و ما نه قاضی را شناختیم و نه طباطبائی را و نه در مسیر رسیدن به آن نقطه تلاشی کردیم، این رهبر یقیناً مظلوم است و ما هم یقیناً در این زمینه مقصریم!

حاج قاسم را همین فهم درست حاج قاسم کرد؛ او با درک صحیح، رهبری خود را شناخت، دغدغه‌های او را لمس کرد و با

تمام وجود سعی نمود حداقل در آن زمینه‌هایی که توان دارد، باری از دوش ولی امر خود برداشته و منویات او را عملی کند. این است که وصیت‌نامه (بخوانید منشور و بیانیۀ انسانی - جهانی) حاج قاسم سرتاسر و خط به خط در راستای زدودن غبار مظلومیت از سیمای رهبری این امت شکل می‌گیرد و به نگارش در می‌آید.



ولایت، بالاترین نعمت

خداوند برترین موجود عالم هستی است؛ به بیان دقیق‌تر، اصلاً در مقابل او، موجودی نیست که بتوان خداوند را با او مقایسه کرد، خداوند یکپارچه نور است و در این عالم، هر جا خبری از نور باشد، جلوه و تجلی نور الهی است. به قول بعضی از بزرگان:

«خداوند أصل الوجود است و موجودات به ایجاد او موجود می‌گردند، و بنابراین هویتش نور است که: الظَّاهِرُ يَنْفُسُهُ الْمُظْهَرُ لَغَيْرِهِ.

الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی الله اصل وجود آسمان‌ها و زمین است، و اصل حقیقت و پیدایش آن‌ها و به وجود آورنده آن‌هاست. خداست اول، و پس از آن موجودات. او محتاج به معرف نیست؛ و همه موجودات نیازمند به معرف وی. اوست اصل وجود، و بقیه موجودات به ایجاد او. اوست ظاهر به هویت خود، و بقیه ظاهر به ظهور او. اوست نور،

و بقیّه مُنَوَّر به نور او. اوست اصل حقیقت، و بقیّه مجاز و عاریت»^۱.

اگر چنین است، خداوند می شود برترین آرزوی هرانسان؛ و وصال او می شود درد و درمان آدمی. حضرت سجاد علیه السلام در مناجات های عاشقانه خود با خداوند، حضرت او را چنین خطاب می کند که:

«يَا مَنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ وَيَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ!»^۲ (ای خواسته دل مشتاقان و ای نهایت آرزوی عاشقان!)

حال که چنین است، راه رسیدن به این عزیزترین حقیقت عالم چه خواهد بود و ما بیابان گردان وادی حیرت، با کدام چراغ باید به حریم یار ره ببریم؟! مگر نه اینکه راه نرفته باید دست خود را در دستان راه رفته بگذارد و مگر نه اینکه کور باید دل به بینا دهد؟! این جاست که انسان مؤمن به غیب و خداوند، به سرعت درمی یابد که سلوک و سیر به سمت خداوند متعال، بدون وجود انسانی راه رفته و لذت وصال چشیده، محال است. از همین رهگذر است که وجود امام در عالم ضرورت می یابد و اهمیت ولایت برای انسان روشن می شود و از همین رهگذر است که

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۵۰.

۲. مناجات محبین، مفاتیح الجنان.

ولایت، مهمترین رکن اسلام عزیز می شود که:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ مَّا نُوَدِّي بِالْوَلَايَةِ» (اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و انسان ها به هیچ چیزی مانند ولایت خوانده نشدند).

اسلام برای رسیدن انسان ها به خداوند است، و این ولی الهی است که دست انسان ها را گرفته و آن ها را به سمت خداوند رهنمون می شود، پس به همان اندازه که قرب و وصال الهی ارزشمند است، به همان مقدار اولیاء الهی نیز عزیز و محترم هستند.^۲ حاج قاسم به پشتوانه همین اعتقاد ناب است که خطاب به خداوند عرضه می کند:

«خداوند! ای قادر عزیز و ای رحمان رزاق، پیشانی شکر شرم بر آستان می سایم که مراد مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیع عطر حقیقی اسلام قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابیطالب و فاطمه اطهر بهره مند نمودی؛ چه نعمت عظمایی که بالاترین و ارزشمندترین نعمت های است؛ نعمتی که در آن نور است، معنویت،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۸.

۲. برای اطلاع بیشتر رک. جلد چهارم از مجموعه برترین آرزو.

بی‌قراری که در درون خود بالاترین قرارها را دارد، غمی که آرامش و معنویت دارد.

خداوند! تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدین و عاشق اهل بیت و پیوسته در مسیر پاکی بهره‌مند نمودی. از تو عاجزانه می‌خواهم آن‌ها را در بهشت و با اولیائت قرین کنی و مرا در عالم آخرت از درک محضرشان بهره‌مند فرما».

ولی الهی با از میان برداشتن حجاب‌های میان خود و محبوب، به بالاترین قله‌های هستی دست می‌یابد و با پاره کردن تمام قیود از هر حصار و بندی مبرا می‌شود. ولی الهی است که با فتح آخرین مقامات خلقت، آیینه وجود خود را از هر منیت و خودیتی پاک می‌سازد و آیینه تمام‌نمای خالق می‌گردد.

چنین است که علم ولی‌الله، آیینه علم‌الله است، قدرت او، حیاتش حیات الهی و برای همین است که هر چه به این عالم وابسته می‌شود عظیم و گرامی می‌شود. همین است که اشک بر مظهر عالم ولایت، اباعبدالله الحسین علیه السلام کلید نجات می‌شود:

«وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدُّمُوعِ مُقْدَارُ جَنَاحِ دُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَمْ يَرِضْ لَهُ بِذَوْنِ الْجَنَّةِ». (هرکس که حسین علیه السلام نزد او ذکر شود و از

چشمش به اندازهٔ بال مگسی اشکی خارج شود، ثواب او
بر خدا خواهد بود و خدا به کمتر از بهشت برای او راضی
نمی‌شود).

به همین دلیل است که تربیت شدهٔ مکتب روایات ناب
ائمّه علیهم‌السلام به این اشک ریختن مباحثات می‌کند و خداوند را بر
این نعمت بزرگ شکر می‌نماید. حاج قاسم در این فراز از منشور
انسانیت خود، به تمام مبلغان اسلام عزیز، با زبان عملی آموزش
می‌دهد که نباید از بیان عقائد و باورهای اسلامی خجالت کشید؛
خیلی از مبلغین چون تبیین عقلانی و جهان‌شمولی برای بسیاری
از آموزه‌های شریعت ندارند، یا از اعتقاد به این دستورات دست
می‌کشند و یا لاقلاً در بیان این معارف و مطالب، تقیّه می‌کنند.
ما باید بدانیم که اسلام عزیز آموزه‌ای خلاف عقلانیت (آموزه‌ای
عقل‌گریز) ندارد و این ماییم که در فهم حکمت‌ها و در تبیین باورها
با زبان عقلانیت کوتاهی کرده‌ایم و برای همین از بیان شماری از
باورهای خود خجالت می‌کشیم. حاج قاسم به ما می‌آموزد که
می‌توان یک ژنرال درجهٔ یک نظامی بود و از بالاترین و حساس‌ترین
مناصب حکومتی و امنیتی برخوردار بود، اما در پیام خود خطاب
به تمام مردم، سر را بالا گرفت و از گریه برسید الشهدا علیهم‌السلام با افتخار
سخن گفت.

درک زهرا شهید می‌خواهد مادر ما شهیدپرور بود
 لب دیوار و درپراز قسم است او نخستین مدافع حرم است
 نجف آن جاکه اهل میدان است صحبت از مادر شهیدان است
 کم ما را زیاد کرده بتول مادری بر عماد^۱ کرده بتول
 کوثر آموزگار خوش عهدی است یکی از نسل او ابومهدی است
 جبهه در جبهه نورپیشانی است مادر قاسم سلیمانی است
 جگر بی‌قرار و درمانده است در رگم شور خون فرمانده است
 شعله آن شب که فکر غارت بود شب جمعه، شب زیارت بود
 آن شب جمعه، روضه احیاء شد تن فرمانده ایرباً^۲ ایربا شد
 شیشه عطرش شد، سرش گم شد خون مَرَد، آبروی مردم شد
 تو بگو: شعله پر کند جان را! خون ما تر کند خیابان را
 این زمستان، بهار قاسم ماست تازه آغازِ کارِ قاسم ماست
 مالک ما، دلیل راه علی است دست او پرچم سپاه علی است
 ریخت اردیبهشت در دی ما زنده تر شد شهید زنده ما
 ناف ما با جنون بریده خدا خصم را احمق آفریده خدا
 زلف این داغ دست حاشانیست هر که کوتاه آید از ما نیست
 بین خون خفته ایم و می‌گوییم بارها گفته ایم و می‌گوییم
 آن که دل را به آل احمد داد به امان نامه رو نخواهد داد^۲

۱. شهید عماد مغنیه رحمته الله علیه.

۲. شاعر: احمد بابایی.



امید به عفو تو!

در یک بیابان، آینه‌هایی با اندازه‌های گوناگون نصب شده است که هر کدام به میزانی نور خورشید را در روز منعکس می‌کنند. اگر میان آینه‌ها مقایسه انجام دهیم می‌بینیم نور برخی بیشتر و نور برخی کمتر است. در نتیجه می‌گوییم همه آینه‌ها در اینکه نور دارند با هم شریک‌اند، ولی نور برخی بیشتر و برخی کمتر است. حتی ممکن بود اگر آینه‌ها می‌فهمیدند، برخی نور خود را به رخ می‌کشیدند و به نور زیاد خویش افتخار می‌کردند. به نظر شما آیا واقعاً نور مال آینه‌هاست؟ آیا می‌توان گفت آینه‌ها با خورشید در نورداشتن شریک هستند؟ یا اینکه همه نورها به خود خورشید متعلق است؟ اگر دقت کنیم آینه‌ها با هم شریک‌اند، ولی با خورشید شریک نیستند و در برابر آن هیچ نوری ندارند. در حقیقت، همه نورها نور خورشید است و هیچ آینه‌ای از خودش نوری ندارد و فقط کار آن انعکاس نور است. تا هنگامی که خورشید می‌تابد،

آن‌ها نورانی‌اند و تا خورشید می‌رود، همه تاریک می‌شوند؛ پس می‌توانیم بگوییم: «همه نورها نور خورشید است و او در نورداشتن یکتا و بی‌شریک است».

مثال ما در برابر خداوند مانند شمعی نیست که از خود نور دارد، ولی در برابر نور خورشید نورش گم می‌شود و هیچ به حساب نمی‌آید؛ مثال ما، مثال همان آینه‌هاست. تمام صفات کمالی‌ای که در ماست، پرتو صفات خداوند است که در ما می‌تابد و لحظه به لحظه به ما منعکس می‌شود و ما نیز هر کدام به قدری که خداوند به ما ظرفیت داده است، آن نور را نشان می‌دهیم. متأسفانه، ما انسان‌ها گاه به غفلت دچار می‌شویم و فکر می‌کنیم نوری که در ماست، متعلق به خودمان است؛ فکر می‌کنیم این نور را خداوند به ما داده است و دیگر مال خود او نیست؛ فکر می‌کنیم در نورداشتن با خداوند شریکیم و تنها تفاوت این است که نور خداوند نامتناهی است اما نور ما محدود و کوچک است، ولی این‌ها همه توهمی بیش نیست. آن‌هنگام که خورشید محسوس دنیا، در پس پرده تاریکی شب، پنهان می‌شود، نور آینه‌ها نیز به خاموشی می‌گراید و ما این‌گونه می‌فهمیم که نور آن‌ها از خودشان نبوده است؛ ولی خورشید عالم هستی که خداوند متعال است، چون هیچ‌گاه پنهان نمی‌شود و آینه وجود ما همواره از نور او پر است، ما گاهی توهم زده می‌شویم و گمان می‌کنیم نور از خود ما

است و ما با خداوند در نور شریکیم. علم، قدرت، جمال، عزت، ملک، مُلک و... همه و همه تنها به خداوند تعلق دارد و هیچ کس با او شریک نیست و هر که هر چه دارد امانت است.^۱

مؤمنی که چنین اعتقادی پیدا می کند، عبادت های خوب خود را نیز به خود نسبت نمی دهد؛ هر نوری را که به واسطه عبادت یا عمل صالح در خود مشاهده می کند، متعلق به خداوند دانسته و آن را به خود نسبت نمی دهد، برای همین چشم امیدی به کارهای خود ندارد و چشم امید او تماماً به خداوند و فضل اوست. جدای از این، عبادات و کارهای خوب ما، فعل ما هستند و منسوب به ما؛ مایی که سراسر نقص و نداری و بیچارگی هستیم. در مقابل، فضل و کرم الهی، منسوب به اوست؛ اویی که سراسر، بودن است و دارایی، و نور است و هستی. برای همین اهل بیت علیهم السلام به ما آموزش داده اند که به پیشگاه خداوند عرضه کنیم:

«لَسْتُ أَتَكَلُّ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا»^۲ (خدایا! ما برای نجات خودمان به اعمال خود تکیه ای نداریم، بلکه تکیه گاه ما فضل تو بر ماست).

۱. دریچه ای به عالم پنهان، فصل سوم.

۲. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست
 راهرو گر صد هنر دارد توکل بایش^۱

مضافاً بر این، کسی که نگاهی به خدا دارد و نیم‌نگاهی به
 اعمال، از توحید به اندازه همان نیم‌نگاه دور است؛ انسان موحد
 تنها خدا را می‌بیند و بس!
 ز وحدت دلا تا کی اندر شکی

یکی گو، یکی دان، یکی بین، یکی^۲
 کسی که در کنار رحمت بی‌انتهای خداوند، به اعمال خود
 نیز نظر دارد و این اعمال را قابل تکیه کردن می‌بیند، اعمال خود را
 ولو در ساحت نظر، در کنار خداوند دیده است و به همان اندازه
 از اندیشه توحیدی دور شده است. حاج قاسم با همین نگاه
 توحیدی است که خطاب به خداوند عرضه می‌دارد:

«خدایا! به عفو تو امید دارم، ای خدای عزیز و ای خالق حکیم بی‌همتا!
 دستم خالی است و کوله پشتی سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به
 امید ضیافت عفو و کرم تومی‌آیم. من توشه‌ای برنگرفته‌ام؛ چون فقیر
 [را] در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟!»

۱. حافظ.

۲. دیوان اشعار حاج ملاهادی سبزواری.

سازق، چارقم پراست از امید به تو و فضل و کرم تو؛ همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصور مظلوم در جنگ ظالم.

خداوند! در دستان من چیزی نیست؛ نه برای عرضه [چیزی دارند] و نه قدرت دفاع دارند، اما در دستانم چیزی را ذخیره کرده‌ام که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن پیوسته به سمت تو است.

وقتی آن‌ها را به سمت بلند کردم، وقتی آن‌ها را برایت بر زمین و زانو گذاردم، وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم؛ این‌ها ثروت دست من است که امید دارم قبول کرده باشی. خداوند! پاهایم سست است. رمق ندارد. جرأت عبور از پلی که از جهنم عبور می‌کند، ندارد. من در پل عادی هم پاهایم می‌لرزد، وای بر من و صراط تو که از من نازک‌تر است و از شمشیر بُرنده‌تر؛ اما یک امیدی به من نوید می‌دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم. من با این پاها در حرمت پا گذارده‌ام و دور خانه‌ات چرخیده‌ام و در حرم اولیاء درین الحرمین حسین و عباس است آن‌ها را برهنه دواندم و این پاها را در سنگرهای طولانی، خمیده جمع کردم و در دفاع از دینت دویدم، جهیدم، خزیدم، گریستم، خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم؛ افتادم و بلند شدم. امید دارم آن جهیدن‌ها و خزیدن‌ها و به حرمت آن حریم‌ها، آن‌ها را ببخشی.»



لقاء خداوند هدف نهایی تمام انسان‌ها و در حقیقت نهایی‌ترین کمالی است که برای هر موجودی متصور است. معاویه بن وهب، به عنوان گزارشگریکی از نفیس‌ترین روایات ائمه علیهم‌السلام، خدمت امام صادق علیه‌السلام عرضه می‌دارد:

«يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَيْ صُورَةٍ رَآهُ؟ وَعَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَيْ صُورَةٍ يَرَوْنَهُ!» (ای پسر رسول خدا! نظرت چیست درباره خبری که از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که: رسول خدا پروردگارش را بر هر صورتی که دیده مشاهده کرده است؟ و درباره خبری که روایت کرده‌اند که: مؤمنین در بهشت پروردگارشان را به هر صورتی که می‌بینند مشاهده می‌کنند!)

فَتَبَسَّمَ عليه‌السلام ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ! مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ

سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَيَأْكُلُ مِنْ
نِعَمِهِ، ثُمَّ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ! ثُمَّ قَالَ ﷺ: يَا مُعَاوِيَةُ!
إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ لَمْ يَزَلْ رَبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ. وَ
إِنَّ الرُّؤْيَةَ عَلَى وَجْهَيْنِ: رُؤْيُ الْقَلْبِ وَرُؤْيُ الْبَصَرِ؛ فَمَنْ عَنِ
بِرُؤْيَةِ الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ، وَمَنْ عَنِ بِرُؤْيَةِ الْبَصَرِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ
وَبَأْيَاتِهِ؛ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ.
وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: سُئِلَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقِيلَ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟!
فَقَالَ: وَكَيْفَ أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ؟! لَمْ تَرَهُ الْعَيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ؛
وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. فَإِذَا كَانَ الْمُؤْمِنُ يَرَى
رَبَّهُ بِمُشَاهَدَةِ الْبَصَرِ فَإِنَّ كُلَّ مَنْ جَاَزَ عَلَيْهِ الْبَصَرُ وَالرُّؤْيُ
فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَلَا بَدَّ لِلْمَخْلُوقِ مِنَ الْخَالِقِ؛ فَقَدْ جَعَلْتَهُ إِذَا مُحَدَّثًا
مَخْلُوقًا! وَمَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا. وَيْلَهُمْ! أَوْ
لَمْ يَسْمَعُوا يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَرُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَرَ
وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. وَقَوْلُهُ: لَنْ تَرِنِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ
فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ وَفَسُوفَ تَرِنَنِي فَلَمَّا تَحَلَّى رُبُّهُ وَلِلْجَبَلِ جَعَلُهُ
وَدَكًّا. وَإِنَّمَا ظَلَعَ مِنْ نُورِهِ عَلَى الْجَبَلِ كَصَوِّ مَخْرُجٍ مِنْ سَمِّ
الْحَيَاطِ؛ فَذَكَرَتْ الْأَرْضُ وَصَعَقَتِ الْجِبَالُ فَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا

١. سورة انعام: آية ١٠٣.

٢. سورة اعراف: آية ١٤٣.

أَيِّ مَيِّتًا. فَلَمَّا أَفَاقَ وَرَدَّ عَلَيْهِ رُوحُهُ قَالَ: سُبْحَانَكَ ثُبْتُ إِلَيْكَ
مِنْ قَوْلٍ مَنْ زَعَمَ أَنَّكَ تُرَى، وَرَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ أَنَّ الْأَبْصَارَ
لَا تُدْرِكُكَ، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوَّلُ الْمُقَرَّرِينَ بِأَنَّكَ تُرَى وَلَا
تُرَى، وَأَنْتَ بِالْمُنْظَرِ الْأَعْلَى!

(حضرت لبخندی زد، پس از آن فرمود: ای معاویه! چقدر
زشت است برای مردی که هفتاد سال یا هشتاد سال در
مُلک و حکومت خدا زندگی کند و از نعمت‌های وی بخورد،
آنگاه به خداوند آن‌طور که باید و شاید معرفت نداشته
باشد! امام صادق علیه السلام: هر کس بگوید خداوند با چشم سر
دیده می‌شود کافر است.)

سپس حضرت علیه السلام فرمود: ای معاویه! تحقیقاً محمد صلی الله علیه و آله
پروردگار تبارک و تعالی را ندیده است با مشاهده چشم‌های
ظاهری عیاناً. و دیدن بر دو قسم می‌باشد: رؤیت دل و
رؤیت چشم؛ بنابراین کسی که مراد از رؤیت را دیدار دل
بداند او درست گفته و مصیب بوده است، و کسی که مراد
از رؤیت را دیدار دیدگان بداند او به خداوند و به آیات او
کفر آورده است؛ به جهت قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله: کسی که خدا
را به مخلوقاتش تشبیه نماید حقاً کافر شده است. و هر آینه
تحقیقاً برای من حدیث کرد پدرم از پدرش از حسین بن علی،
که وی گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: ای برادر رسول

خدا! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟

در پاسخ گفت: و چگونه من پرستش نمایم کسی را که ندیده باشم؟! وی را چشمان ظاهریه مشاهده عیانی ندیده است؛ ولیکن دل‌ها با حقائق ایمانی دیده‌اند.

به جهت آنکه اگر فرض شود مؤمنی پروردگارش را با مشاهده بصربیند، از آنجا که هر شیء که بر آن تعلق بصرو رؤیت جائز باشد حتماً باید مخلوق بوده باشد، و حتماً باید مخلوق دارای خالق باشد؛ بنابراین در این صورت تووی را حادث مخلوق قرار داده‌ای! و کسی که خدا را به مخلوقاتش تشبیه نماید، با خدا شریکی را اتخاذ کرده است. ای وای برایشان! آیا نشنیده‌اید که خداوند تعالی می‌گوید: «چشم‌ها وی را ادراک نمی‌نمایند، و او چشمها را ادراک می‌کند؛ و اوست خداوند لطیف خبیر.»

و نیز گفتار وی را به موسی: «ابداً تو مرا نخواهی دید! ولیکن نظریه کوه کن پس اگر آن کوه در جای خودش استقرار داشت در آن صورت مرا می‌بینی! در این حال چون پروردگار او به کوه تجلی کرد کوه را از هم شکافت و خرد کرد.» در آن حال فقط خداوند از نور خودش بر کوه به قدر مقدار نوری که از سوراخ سوزن بیرون رود طلوع کرد؛ که زمین شکافته شد و کوه صیحه مرگ زد، و موسی به حال موت بر روی زمین

افتاد. چون به حال خود باز آمد و افاقه یافت و روحش بکالبدش برگشت گفت: پاك و مقدّس و منزه هستی توای پروردگار من! من از سخن آنکس که می پنداشت تودیده می شوی بازگشت نمودم، و به سوی توتوبه آوردم، و به عرفان خویشان نسبت به تورجعت کردم که: دیدگان و چشم های ظاهرنمی توانند به تو برسند؛ و من اولین ایمان آورنده و اولین اقرارکننده می باشم به اینکه تومی بینی و تودیده نمی شوی؛ و تودر بالاترین منظوری ترین دیدگاه دل و جان قرار داری!

لقاء الله، شیرین ترین لذت عالم و برترین آرزوی تمام نسل آدم است. لقاء الله یعنی خروج از منیت ها و نفسانیت ها و نورانی شدن به نور الهی. سفر انسان به سوی خداوند متعال، با خروج از ظلمت های عالم ماده شروع شده و همین طور ادامه پیدا می کند تا جایی که دیگر انسان، به حفظ حدود خود نمی تواند بالاتر برود و اگر بخواهد به عوالم بالاتر دست پیدا کند باید قلب خود را از کار انداخته و آن عوالم را به جای قلب خود قرار دهد و به آن عوالم بپیوندد تا جایی که خود را به مخزن ولایت و عظمت الهی متصل نموده و به دریای توحید وارد شود و خداوند در وجود او حاکم گردد. این جاست که انسان به نهایت درجه کمال رسیده و به پایان سفر خود راه پیدا می کند.

به گفته بزرگان اهل معرفت: «انسان باید در همه دعا‌های خود نهایت تقاضای خود را رسیدن به این مقام قرار دهد». ^۱ رسیدن به این مقام عالی است که جان مشتاقان الهی را در آتش فراق سوزانده و خواب و خوراک را از ایشان گرفته است؛ همان گونه که دانشمند ذوالفنون و عاشق، مرحوم شیخ بهائی رحمۃ اللہ علیہ می‌فرمایند:

آتش به جانم افکند شوق لقای دلدار
از دست رفت صبرم ای ناقه پای بردار
ای ساربان خدا را پیوسته متصل ساز
ایوار را به شب‌گیر شب‌گیر را به ایوار^۲
در کیش عشق‌بازان راحت روا نباشد
ای دیده اشک می‌ریزای سینه باش افکار
هر سنگ و خار این راه سنجاب‌دان وقاقم
راه زیارتست این، نه راه گشت بازار
با زائران محرم شرطست آنکه باشد
غسل زیارت ما از اشک چشم خونبار
ما عاشقان مستیم سر را ز پاندا نمانیم
این نکته‌ها بگیرد بر مردمان هشیار

۱. برای اطلاعات بیشتر رک. جلد راهنماشناسی از مجموعه برترین آرزو.

۲. حرکت کاروان در عصر را ایوار و حرکت کاروان در سحرگاه را شب‌گیر گویند.

در راه عشق اگر سر بر جای پا نهادیم
بر ما ما مگیر نکته ما را ز دست مگذار
در فال ما نیاید جز عاشقی و مستی
در کار ما بهائی کرد استخاره صد بار

حاج قاسم، به عنوان تربیت شدهٔ مکتب اسلام ناب، به خوبی فهمیده است که در این عالم، هیچ چیزی جز خداوند ارزش هدف بودن ندارد و همان طور که باید تنها او را پرستید، باید تنها او را دوست داشت و تنها هوای وصال او را در سرپرواورد. برای همین در این فراز از وصیت نامهٔ خود می نویسد:

«خداوند! سرمن، عقل من، لب من، شامۀ من، گوش من، قلب من، همه اعضا و جوارحم در همین امید به سر می برند؛ یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آنچنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله»

حاج قاسم چه خوب فهمیده است که تنها ارزش این عالم، وصال خداوند و فناء در ذات بی منتهای اوست؛ چه خوب از امامش، حضرت زین العابدین (علیه السلام) آموخته است که به خالق مهربانش عرضه کند:

«يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي وَيَا دُنْيَايَ وَآخِرَتِي...» (ای نعمت و ای

بهشت من و ای دنیا و ای آخرت من! خدایا، همه چیز من
تویی؛ بهشت بدون توجه ارزشی دارد و با وجود تو بهشت چه
رنگ و بویی خواهد داشت؟

انسان موحد همان طور که جز خدا نمی بیند، جز خدا هم
نمی خواهد، خدا تمام هستی انسان موحد است!
الهی زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین
به جنت می گریزد از درد یارب شعورش بین
و حاج قاسم، چه خوب دریافته است که وصال خداوند جز با
پاک شدن از غیر او ممکن نیست!
آئینه شو جمال پری طلعتان طلب
جاروب کن خانه و پس میهمان طلب

باید صحیفه دل را از هر چه غیر معشوق است پاک نمود، تا
توفیق زیارت یار را به دست آورد.

«قیس بن مَلُوح عامری ابیاتی راجع به عشق و محبت دختر
عمویش: لیلی عامریه سروده است که حقیقه حاوی يك
کتاب حکمت در ظرائف و دقائق عقلانی و يك کتاب عرفان
در اسرار و رموز شهودی راه وصول به محبوب است. گرچه
بصورت ظاهر درباره عشق مجازی می باشد، ولیکن درواقع

حاوی نکات عالیّه کلیّه عامّه ایست که درباره هر عاشق صادق صدق می‌کند. و مخصوصاً راجع به عشق به خداوند متعال، بطور شگفت‌انگیزی از اسرار سلوکِ اِلی الله و وصولِ اِلی الله و فنای در ذات اقدس وی پرده برمی‌دارد، و سَرّ اعظم حجاب‌های معنوی را روشن می‌سازد، و دقیق‌ترین طرق مُوصله به مقام اقدس و حضرت مقدّسش را ارائه می‌دهد. قیس بن مُلُوح که نزد عامّه به مجنون نام‌گذاری شده است می‌گوید:

تَمَنَّيْتُ مِنْ لَيْلَى عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً

لِيُظَنِّي جَوَى بَيْنِ الْحُشَا وَالْاضَالِيعِ
من آرزو کردم فقط يك بار، آنهم فقط از مکان دور و بعیدی به لیلی نظر اندازم و وی را ببینم. چرا این تمنا و آرزو را نمودم؟ برای آنکه آتش‌ها و حرارت‌هایی که در اثر فراق لیلی تمام اعضاء درون شکم مرا و اجزاء سینه مرا فرا گرفته بود، و پیوسته در التهاب آن می‌سوختم و می‌گداختم و ذوب می‌گردیدم؛ خاموش شود و قدری تسکین یابد و آرامشی پیدا کنم.

فَقَالَتْ نِسَاءُ الْحَيِّ تَظْمَعُ أَنْ تَرَى

بِعَيْنَيْكَ لَيْلَى مُتَّ بِدَاءِ الْمَطَامِعِ
رفت‌م در قبیله لیلی برای تحصیل مطلوبم و یافتن مرادم و

بدست آوردن مقصودم. چون از زن های قبیله لیلی، مکان و محلّ او را جويا شدم، ناگهان چنان آب سردی بر سرم ریختند که مرا خشک زده، متحیر و مبہوت در روی زمین میخکوب کردند.

آن ها به من گفتند: اصلاً توجه می گویی؟! چرا نموده بودی زودتر از این، تا این تمنا را نموده باشی؟! سزاوار بود- و حقّ بود این سزاوار بودن- که تو قبل از این بجهت درد این مطامعت مرده بودی و به چنین خیال و آرزو و پندار، بدین مقام مقدّس عشق لیلی گام نمی نهادی! تومی خواهی بوسیله این دو چشم بزهکارت و با این دو دیده هوس باز و هوس بارت لیلی را نظر کنی.

وَ كَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعَيْنِ تَرَى بِهَا

سواها و ما طَهَّرَتْهَا بِالْمَدَامِ
تو چگونه قدرت آن را داری که لیلی را ببینی با چشمانی که با آن، به غیر او نظر افکنده ای؛ و آن چشمان را با اشک و سوز و آه نظریه غیر لیلی، تطهیر ننموده ای؟! آری! این دیدگان ناظر به ما سواي لیلی قابلیت نظریه وی را ندارد، و توان و قدرت و کشش دیدار او را ندارد، و الاّ به يك نظره، جمال لیلی او را کور می نماید و بنیاد هستیش را درهم می کوبد و خاکسترش را به باد فنا پخش می سازد. چون نظریه جز او انداخته ای، باید

آن قدر از آن اشتباه و خطا گریه کنی تا مجاری دیدگانت با اشک روانت پاک گردد و شستشوشود؛ و این گریه پاک کننده، و این سوز و نیاز و آه و ناله، در حکم صیقل برای دیدگانت قرار گیرد.

و تَلْتَذُّ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَقَدْ جَرَى

حَدِيثُ سِوَاهَا فِي خُرُوقِ الْمَسَامِعِ
تو می خواهی از شب نشینی و منادمت و مسامرت و گفتگوی بالیلی لذت ببری، و با مکالت و محاضرت با وی و با الفاظ شیرین و عبارات دلنشین و لطائف تمکین او غرق در ابتهاج و سرور گردی؛ در حالتی که سخن غیر لیلی به گوش تو خورده است، و کلام جز او چکش صماخ را بر روی سندان استخوان آن کوبیده است، و در راه ها و طرق ورود گفتگو، در گوشت گفتار ما سوای او طنین افکنده و امواج آن هنوز در آن مجاری جریان دارد.

هر کس بخواهد لیلی را ببیند نمی تواند غیر لیلی را ببیند، و اگر بخواهد سخن لیلی را بشنود نمی تواند سخن غیر لیلی را بشنود. هر کس بخواهد به شرف لقاء و دیدار خدا مشرف گردد نمی تواند آن را با صحبت اغیار و دشمنان خدا و مقاصد غیر الهیّه و منویات غیر سبحانیّه و آمال دنیّه دنیویّه جمع نماید. و به حکم امتناع اجتماع ضدّین که مرجعش به اجتماع

نقیضین می باشد، تا آن از میان نرود این پا در میدان نخواهد گذارد.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته در آید»^۱

آری حاج قاسم خوب می داند که برای ورود به حرم یار باید تحصیل طهارت کند؛ پاک شود از هر چه جزاوست، برای همین، برای همین پاکیزه پذیرفته شدن است که وضومی سازد، اما نه هم چون ما؛ حاج قاسم برای پاکیزه پذیرفته شدن، با خون خود وضو می سازد. طوبی له!

۱. الله شناسی، ج ۱، صص ۱۲۰-۱۲۲.



هر چیز که در جستن آنی، آنی!

مسیر ما انسان ها به واسطه اهدافمان تغییر می کند و تثبیت می شود. ما انسان ها ابتدا هدفی را در ذهنمان ترسیم می کنیم و پس از آنکه آتش طلبمان نسبت به آن چیز روشن شد، به سمت آن هدف حرکت می کنیم، پس می توان گفت: طلب، موتور حرکت انسان ها است. انسان تا طلب دارد حرکت می کند، و به محض اینکه آتش طلب در جانش به خاموشی گراید، از حرکت باز می ایستد. عاشق ثروت، تا مال و ثروت مورد نظر خود را به دست نیاورده است، برای به دست آوردن اموال بیشتر تلاش می کند و هنگامی که به مطلوب خود رسید، در نفسش احساس سکون و بی انگیزگی می کند. تا طلب ثروت و قدرت در وجود شخصی باشد، آن شخص روی آرامش را نخواهد دید و به این دلیل که ثروت و قدرت اهدافی اصیل و حقیقی نیستند، طالبان آن ها پس از رسیدن به آن ها نیز، طعم آسایش و آرامش را نخواهند چشید!

اما اگر طلب انسان به امری حقیقی تعلق بگیرد، انسان تا رسیدن به آن هدف در رنج و لذتی توأمان به سر می برد و درد و درمان را با هم خواهد داشت و هنگامی که به مقصود حقیقی خود نائل آید، چون جان با امری اصیل و حقیقی مواجه شده است، راحتی می یابد و لذت وصل را با تمام وجود خواهد چشید. حال طالب حقیقی قبل از درآغوش کشیدن مطلوب خود بسان این بیت خواجه رحمۃ اللہ علیہ است که می فرماید:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد به جانان، یا جان ز تن درآید

و پس از وصال و بدل گشتن آتش طلب به گلستان قرب و سرور، خواهد گفت:

شب وصل است و طی شد نامه هجر
سلام فیه حتی مطلع الفجر
دلا در عاشقی ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بی اجر

در کنار تمام این سخنان باید این نکته را نیز در نظر داشت که طلب، تا قبل از وصال، دائماً در جان انسان وجود دارد و از آن رو که طلب، به نوعی مطلوب را نشان می دهد، نفس طالب تا پیش

از رسیدن به مطلوب، همواره در حال تشبّه و نزدیکی به مطلوب است. به عبارت دیگر، انسان هرچیزی را که در عالم به عنوان مطلوب خود قرار دهد، رفته رفته از آن رنگ می پذیرد و به آن شبیه می شود تا آن دم که مطلوب برای انسان حاصل شود و آب خنک و گوارای اتحاد، تلخی بیابان فراق را به طور کلی به فراموشی بسپارد. برپایه همین اصل است که بزرگان اهل معنا گفته اند: «هر چیز که در جستن آنی، آنی!»

حاج قاسم در میان تمام محبوب های عالم، خدا را برگزیده بود و از بین تمام مسیرهای رسیدن به محبوب حقیقی، سخت دل بسته شهادت بود؛ پس همان مقدار که خداوند در یاد و خاطر حاج قاسم حضور داشت، به همان اندازه اندیشه شهادت نیز فکر و اندیشه او را رها نمی کرد، برای همین است که خود او اعتراف می کند همواره شهادت و شهیدان راه دوست را در نظر داشته و خانه جان خود را از عطر گلزار شهدا خالی نمی کرده است.

«خدا یا! از کاروان دوستانم جامانده ام. خداوند، ای عزیز! من سال ها است از کاروانی به جا مانده ام و پیوسته کسانی را به سوی آن روانه می کنم، اما خود جا مانده ام، اما تو خود میدانی هرگز نتوانستم آن ها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آن ها، نام آن ها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند».

براساس همین اصل است که می‌بینیم، حاج قاسم در فرودگاه بغداد به شهادت نرسید، بلکه او در تمام لحظات عمرش شهید زنده بود و با شهادت زندگی می‌کرد. حاج قاسم سنگریه سنگر، در تمام عمر به دنبال شهادت گشت و همین گشتن از او یک شهید تمام عیار ساخت؛ اتفاق فرودگاه بغداد تنها پردهٔ آخر مسیر شهادت طلبی او بود و حاج قاسم، در این پرده، با به‌بازی گرفتن قماربازان آمریکایی و هفت تیرکش‌های صهیونیستی، تنها شهادت خود را با بهترین کارگردانی الهی، به رخ تمام جهانیان کشید. حاج قاسم که روزی این ایات عاشق دلسوخته، ملای رومی را با اشک و آه قرائت می‌کرد:

تو مکن تهدیدم از مردن که من تشنهٔ زارم به خون خویشتن
گر بریزد خون من آن دوست رو پای کوبان جان برافشانم براو

او در نهایت با بهترین شهادت، شاهد وصل را در آغوش گرفت
و به سمت محبوب پای کوبان، پرواز کرد!



ما می‌توانیم نسبت به خداوند دو گونه مواجهه داشته باشیم؛ یا او را بریده از خود فرض کنیم و او را چنان رئیسی بینداریم که در اوج آسمان نشسته و به زیردستان خود امر و نهی می‌کند، یا او را حقیقت بی‌نهایتی بدانیم که مخلوقات، بریده از او نیستند بلکه تماماً مظهر و آئینه و آیۀ اویند و خداوند از سر لطف و کرمش تمام مخلوقات را به عرصۀ ظهور در آورده است. اگر خدا را بریده و جدای از مخلوقات تصور نکنیم، آن‌گاه می‌توانیم به جای روابط خشک رئیس و کارمندی، با او رابطه‌ای عاشقانه برقرار کنیم و او را محبوب و معشوق خود قرار دهیم.

محبت، کشش درونی به سوی چیزی است؛ وقتی آتش محبت شعله می‌کشد و شدت می‌یابد، آن را عشق می‌نامیم. عشق به

۱. مطالب ابتدایی این فصل عمدتاً از کتاب «دریچه‌ای به عالم پنهان» اخذ شده است و مخاطبان می‌توانند برای تکمیل این مباحث به آن کتاب مراجعه نمایند.

کارها همچون ورزش و درس و... انسان را چندان تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، ولی وقتی انسان عاشق موجودی دارای عقل و شعور و عاطفه می‌شود، عشقش او را متحول کرده و گاه از خواب و خوراک می‌اندازد. عشق گاه سال‌ها عاشق را در آتش فراق می‌سوزاند و در فشاری شدید قرار می‌دهد تا در نهایت، عاشق دل سوخته در این راه جان می‌بازد.

محبت همواره از لذت می‌جوشد و به همین دلیل، به حسب انواع گوناگون لذت، انواعی از محبت وجود دارد. لذت‌های انسان گاهی برخاسته از قوای حسی (بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و لامسه) است و گاه بدون وساطت آن‌ها به دست می‌آید. لذت‌های حسی؛ یا مانند لذت بردن انسان از دیدن چهره یا منظره زیبا، شنیدن صدای خوش، خوردن غذای لذیذ، بوییدن عطر دل‌انگیز، لمس پارچه‌ای لطیف یا خاراندن قسمتی از پوست است که با حواس پنج‌گانه ظاهری حاصل می‌شود و یا مانند لذت احساس سیری و لذت سبکی و نشاط جسمانی است.

لذت‌های روحی، لذتی است که در اثر تناسب روحی دو نفر باهم به وجود می‌آید. روح کودکان لطافتی دارد که انسان‌هایی که نفسشان لطیف است، از انس گرفتن با آن‌ها لذت می‌برند و دوست دارند آنان را در آغوش بکشند؛ به این سبب، مادر به فرزند خردسالش عشق می‌ورزد، گرچه چهره‌ای دلکش یا بویی خوش

و پوستی زیبا نداشته باشد. همین طور گاهی مردی در نخستین دیدار و نخستین نگاه، از مرد دیگری خوشش می آید و احساس می کند با او تناسبی خاص دارد و از مجالست با او لذت می برد. این خصوصیت در میان مؤمنان بسیار دیده می شود و در برخورد با یکدیگر به دلیل نورایمانی که در قلب دارند ناگهان به هم جذب می شوند و دل می دهند؛ گرچه هیچ اطلاع پیشینی از هم نداشته باشند.

محبت به جنس مخالف نیز در اصل از همین لذت های روحی نشئت می گیرد؛ چون مردان لطافت روح زنانه را دوست دارند و زنان صلابت روح مردانه را؛ ولی گاهی در کنار این لذت های روحی، لذت های حسی نیز با آن آمیخته می شود. محبت همواره توجه آفرین است و وقتی محبت شخصی به حد عشق می رسد، خواه ناخواه بر او متمرکز می شود. عاشق دائم به فکر کردن درباره معشوق مشغول شده و از چیزهای دیگر غافل می شود. این غفلت گاهی سبب می شود عاشق از خواب و خوراک نیز بیفتد و زندگی عادی او مختل شده و از برخی مزایای زندگی معمولی محروم شود. از دیگر سو، عشق فوایدی هم دارد؛ عشق همراه با فراق سبب می شود انسان در خود فرو رود و از لذت های حسی کناره گیری کند؛ رشته تعلقات خود به لذت های مادی را قطع کرده و در عوض به سوز و آه مشغول شود و بیشتر به یاد معشوق باشد.

کناره گرفتن از لذت های حسی و درخود فرو رفتن، هم زمینه بریدن از دنیا را در انسان فراهم می کند و بخل و حسادت و خودخواهی و... را از بین می برد و هم، نفس را لطیف تر کرده و چشم انسان را تا حدودی به عالم ماورای حس باز می کند؛ بنابراین، عاشق از راه قلبش، دورادور از حال معشوق باخبر شده و با او مرتبط می شود و گاه فراتر رفته و گوشه ای از پرده غیب از مقابل دیدگانش کنار می رود.

عاشق شدن، محصول تناسب روحی است؛ گاه انسان با کسی پیشاپیش تناسب روحی دارد و تنها محتاج آن است که محبوب خود را پیدا کند. در این حال، در نخستین دیدار جرقه ای در قلب انسان ایجاد می شود و شعله ای بر خرمن وجودش می افتد و او را عاشق می کند. در این موقعیت، عاشق شدن فقط محتاج یافتن معشوق است و توجه کردن به کمال و زیبایی او. اما گاهی شخصی را می شناسیم و می خواهیم عاشق او شویم. در اینجا باید تلاش کنیم با او سنخیت و یکرنگی پیدا کنیم. برای یکرنگ شدن با او، باید آن چنان که او دوست دارد باشیم؛ اگر هم منع ماست، مانند او بشویم، مانند او بیندیشیم و مانند او رفتار کنیم؛ همچون او بنشینیم و همچون او بخوریم و بپوشیم و چون او بخندیم و بگیریم؛ این کار شدنی نیست مگر آنکه بر آن شخص تمرکز کنیم و دائم به یاد او باشیم تا لحظه به لحظه به او شبیه تر شویم و قلب و

روحمان به او نزدیک و نزدیک تر شود، تا جایی که از این یکرنگی و تناسب، عشق زاییده شود. وقتی که عشق آمد، خود عشق انسان را به سوی محبوب می کشاند و ناخالصی ها را سوزانده و سراسر وجود انسان را با محبوب یکرنگ می کند.

هرچه انسان را به سوی کمال برتر و لذت عالی تر هدایت کند مثبت و هرچه انسان را از این واقعیت دور کند منفی است. کمال برتر، رسیدن به عالم توحید و بیرون رفتن از هر قید و تعلقی است. رهایی مطلق و گشایش مطلق، عالی ترین حالی است که انسان می تواند به آن دست یابد و البته در آن، انسان خود خود را نیز گم می کند؛ زیرا «خود» انسان نیز قیدی است که باید گشوده شود.

عشق مثبت، عشقی است که عاشق را به سوی کمال مطلق رهنمون کند و کمال مطلق تنها در دست خداوند است؛ پس، عشق مثبت عشقی است که انسان را به سوی خداوند حرکت دهد. از این رو، بهترین عشق، عشق به خود خداوند است و سپس، عشق به عاشقان او یعنی اولیای الهی. این عشق ها وجود عاشق را از نور و طهارت پر می کند و کدورت ها را می شوید و روح انسان را از عالم دنیا کنده و به عالم ملکوت پرواز می دهد. عشق به خدا یعنی عشق به بی رنگی و بی قیدی و بیرون آمدن از هر تعلقی؛ بالاترین و شیرین ترین لذت برای انسان نیز بیرون آمدن از همه محدودیت ها و تعلق ها و غرق شدن در دریای تجرد و بی قیدی است. از همین

رو، عشق به خدا عشق به برترین و عالی‌ترین سعادت است که می‌توان تصور کرد.

انسان در دنیا خود را سرگرم لذت‌ها و خوشی‌های محدود کرده و این سرگرمی، او را از جستجوی لذت برتر غافل می‌کند. در این میانه، انبیا و اولیا که لذت وصال الهی را چشیده‌اند تلاش می‌کنند انسان‌ها را به سوی این لذت برتر دعوت کرده و آتش عشق خدا را در قلب‌ها روشن کنند. انسان با کمک عقل و با استفاده از روشنگری اولیای الهی می‌تواند بفهمد برترین کمال، رفتن به سوی خداوند است و راه رسیدن به این کمال نیز، عاشق شدن است و وقتی این حقیقت را فهمید تلاش می‌کند عشق خدا را به دست آورد.

از نگاه دیگر، انسان در درون خود همواره با تمام وجود با خداوند است و خداوند از رگ گردن به او نزدیک‌تر است؛ از این رو، وقتی انسان کمی پرده‌ها را کنار می‌زند و خود و فقر درونی‌اش را بهتر می‌شناسد، می‌فهمد که از آغاز عمر، همیشه در آغوش خداوند بوده و خداوند را در آغوش داشته و آنی از او جدا نشده است و درمی‌یابد همه هستی او کشش و تمایل به خداوند بوده و اصلاً به دلیل این اتصال و ربط به خداوند است که وجود دارد و اگر آن اتصال نباشد، عدم و نیستی محض خواهد بود. به تعبیر دیگر انسان می‌فهمد از آغاز، وجودش عشق خالص به پروردگار بوده اما

خودش از این عشق ذاتی غافل شده است، حال باتقوا و مراقبه، پرده‌ها کنار رفته و آن را یافته است. هرچه فهم شخص از توحید بیشتر شود و فقر درونی خویش را بیشتر احساس کند، حضور خداوند را نیز در درون خود و در تمام هستی، بیشتر حس می‌کند و به او بیشتر عشق می‌ورزد. همه موجودات این عشق ذاتی را دارند و همه در درون خود سراسر ربط و اتصال با خداوند هستند و این عشق است که آن‌ها را سرپا نگه داشته است و بدون آن، لحظه‌ای دوام نخواهند یافت.

اگر درست بیندیشیم خواهیم فهمید که خداوند نیز عاشق مخلوقات خود است؛ البته نه به این معنا که خداوند از مخلوقات خودش که ناقص‌اند لذتی ببرد؛ بدین معنا که با همه وجود، آن‌ها را در آغوش خود گرفته و تربیت کرده و سیر می‌دهد و به آن‌ها لطف و نعمت را سرازیر می‌کند و یک لحظه نیز رهایشان نمی‌کند.

اگر کسی بفهمد همه، هرچه دارند از خداوند دارند و همه، آینه‌داران جمال او هستند، درمی‌یابد که در عالم هستی جز او چیزی شایسته محبت و دلدادگی نیست و نباید به جز او به چیزی دل بست. هم چنین می‌فهمد اگر تا به امروز غیر خدا را دوست داشته است، این احساس به مانند دوست داشتن عکسی است که در آینه وجود دارد و در حقیقت، او دوستدار صاحب عکس بوده است.

بنابراین، انسان باید تنها عاشق خود خداوند باشد و اگر هم چیز دیگری را جز او دوست دارد، تنها و تنها به خاطر نزدیکی آن چیز به خداوند، به او عشق بورزد و در قلبش محبویی جدای از خداوند متعال نسازد.

در حکمت الهی این مطلب به اثبات رسیده است که معلول، همواره وجودی ضعیف تر از علت خود دارد و محال است که معلولی از علت خود قوی تر باشد. نفس انسان برای حرکت به سوی خداوند متعال، نیاز به چیزی قوی تر از خود دارد در حالی که تمام اعمال ما معلول نفس ما هستند و همان طور که گفته شد، از نفس ما، یعنی از علت خود، ضعیف ترند. پس هیچ کدام از اعمال یا کارهای خوب ما نمی توانند نفس ما را قدمی به سوی خداوند متعال حرکت دهد.

این محبت و کشش از جانب خداوند متعال است که جان انسان را از تمام بدی ها پاک می کند و آن را به سمت عالم قدس پرواز می دهد. تمام فلسفه، تمام اعمال عبادی و صالح انسان این است که به واسطه این اعمال در نفس انسان نسبت به خداوند متعال، محبت ایجاد شود؛ برای همین بزرگان اهل معنا گفته اند: «اگر سال هاست مشغول انجام دستورات پروردگار هستید اما محبت و عشقتان به خداوند متعال زیادتر نشده است، بدانید که اعمال خود را آن گونه که باید انجام نداده اید!». باید توجه شود که

سخن ما در این جا تضعیف جایگاه مهم عبادات و اعمال صالح در سعادت و کمال انسان نیست؛ سخن تنها در این است که مقصود اصلی از عبادت، رسیدن به محبت پروردگار است. پس انسان مؤمن و محب پروردگار بیش از تمام انسان ها به اعمال عبادی پایبند است و دستورات دینی را بهترین راه رسیدن به عشق و محبت الهی و بلکه تنها راه رسیدن به حدّ اعلای محبت می بیند.

حاج قاسم بین مواجهه خشک و اداری با خدا و مواجهه عاشقانه با حضرت او، راه دوم را برگزید و به خوبی دانست که بهترین راه و بلکه تنها راه رسیدن به سعادت کمال، عشق ورزیدن به اوست، جل جلاله. عبارت های این سالک دل سوخته بهترین گواه بر این است که حاج قاسم، دل به وادی محبت سپرده بود و از رهگذر عشق به خداوند متعال، فناء و وصول به او را طلب می نمود:

«عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی که چهل سال بردت ایستاده است رانپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مراد فراق خود بسوزان و بمیران. عزیزم! من از بی قراری و رسوائی جاماندگی، سربه بیابان ها گذارده ام؛

من به امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می روم. کریم، حبیب، به گزمت دل بسته‌ام، تو خود میدانی دوستت دارم. خوب میدانی جز تورانمی خواهم. مرا به خودت متصل کن!

خدایا وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رسوایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده‌ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آن‌ها را خدشه دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به سویت آمدند، متصل کن. معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم. بارها تورا دیدم و حس کردم، غمی تو اتم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، اما آنچنان که شایسته تو باشم».

مقام معظم رهبری، درباره علل اثرگذاری واقعه عاشورا در جمع پاسداران انقلاب اسلامی می‌فرمایند:

«شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویت و عرفان و توسل و فناء فی الله و محو در معشوق و ندیدن خود در مقابل اراده ذات مقدس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این طور با عظمت و پُر شکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این جانبِ اول یعنی جانب جهاد و شهادت آفریده و مخلوق آن جانب دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی. خیلی‌ها مؤمنند و می‌روند مجاهدت می‌کنند، به شهادت

هم می‌رسند، شهادت است، هیچ چیزی کم ندارد اما يك شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از يك دل سوزان، از يك روح مشتعل و بی‌تاب در راه خدا و در محبت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه می‌گیرد. این گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا می‌کند. این، حال دیگری می‌بخشد. این، اثر دیگری در تکوین می‌گذارد»^۱.

آن چه در کلام حضرت آقا به عنوان مسئله محوری در اثرگذاری شهادت مطرح می‌شود بعد معنوی شهید است؛ فعالان فرهنگی و به طور کلی تمامی مکاتب تربیتی در اسلام، به مسئله معنویت به صورت ویژه و محوری نگاه می‌کنند اما نکته اصلی و اساسی این است که تعریف دقیق معنویت چیست و در کارهای فرهنگی به چه اندازه باید بر روی معنویت تمرکز کرد! به عبارت دیگر در فعالیت‌های فرهنگی باید تا کدام نقطه پیش رفت که احساس کرد هدف اصلی معنویت در اسلام بدست آمده است؟!

مقام معظم رهبری در این فرمایش کلیدی، با ادبیاتی کاملاً عرفانی، مرزهای معنویت را تا سرحد «فناء فی الله» و «محو شدن در معشوق» بالا می‌برند. اگر کسی مانند حاج قاسم سلیمانی با شهادت خود نه تنها بدنه اصلی جامعه کشور را، که حتی بخش

۱. بیانات در دیدار با جمع کثیری از پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳/۰۹/۱۳۷۶.

عمده‌ای از جامعه جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به علت اثرپذیری او از این آموزه و حرکت به سمت این هدف عالی و راقی است.

همان‌گونه که در بخش‌های متعددی از وصیت‌نامه این سردار عاشق و دل‌سوخته به وضوح مشاهده می‌شد، حاج قاسم ابتدا در لشگر عشاق خداوند قرار گرفت و سپس سردار دل‌ها شد؛ شرط اثرگذاری عمیق به فرموده رهبری معظم همین است که در مسیر تهذیبی خود و جامعه، به حال خوش معنوی، نمازخوان شدن، باحجاب شدن و... اکتفاء نکنیم بلکه هدف اصلی خود را تنها و تنها فناء فی الله و محو شدن در معشوق قرار دهیم که در این صورت است که نماز و روزه و حج و جهاد ما نیز طعم و اثر دیگری پیدا خواهد نمود. یکی از نزدیک‌ترین افراد به حاج قاسم می‌گوید: «حاج قاسم حضرت زهرایی بود. خیلی جاها در جنگ و بعد از جنگ با توسل به حضرت زهراء علیها السلام مشکلات را حل می‌کرد. یک فاطمیه هم در روستای خود در کرمان ساختند که در آن مراسم می‌گیرند. از همه اینها بگذریم، باید به نماز شب‌های حاجی اشاره کنم. هر شب نماز شب می‌خواند، آن هم با ناله و گریه و نجوا. من خودم شاهد بودم؛ چون در همه مأموریت‌ها من با حاجی بودم. اگر خیلی خسته هم بود باز یک ساعت می‌خوابید، بیدار می‌شد و بعد شروع می‌کرد به نماز. واقعاً این صحنه عشق‌بازی

و نجوای حاجی در نماز شب هایش تماشایی بود. ما هم که می خواستیم نماز بخوانیم در مواجهه با این حال حاجی از خود بی خود می شدیم و دیگر نمی توانستیم نماز بخوانیم و فقط مبهوت حاجی بودیم. باید در آن صحنه باشید تا متوجه حرف من بشوید!'^۱

۱. هفته نامه صبح صادق، نصرالله جهانشاهی، پاسدار بازنشسته، راننده و همسایه حاج قاسم سلیمانی.



جمهوری اسلامی، قرارگاه حسین بن علی علیه السلام

ما می‌توانیم انقلاب اسلامی را به عنوان یک رویداد تاریخی
ملاحظه کنیم و می‌توانیم در کنار تمام تحلیل‌های تاریخی،
انقلاب اسلامی را در بعد تمدنی آن نظاره‌گر باشیم؛ ارزش
تمدن‌سازی اسلامی زمانی به‌ترو بیش‌تر روشن می‌شود که با نگاهی
از بالا، مصائب بشر امروز را از دریچهٔ مدرنیسم و پست مدرنیسم
ملاحظه کنیم. مقام معظم رهبری دربارهٔ نقش تمدن اسلامی در
کنار زدن تمدن‌های اومانیستی (انسان‌محورانه) غربی می‌فرمایند:

«ملت عربستان نه تنها نظرات علمی برجسته‌تری

نداشت، بلکه اصلاً نظر علمی نداشت. اصلاً علم و سواد

نداشت. آن‌گاه، چنین جمعیتی، در طول ده سال حیات مبارک

پیغمبر، بعد از هجرت و در دوران حکومت، پایه‌های مدنیّتی

را چید که آن مدنیّت چند صد سال دنیا را اداره کرد و تمام

مدنیّت‌های دنیا را تحت تأثیر قرار داد. در آن قرون - قرون

سوم و چهارم و پنجم و ششم میلادی - تمدن غربی تمدن برتر بود؛ تمدن شرق منقرض شده بود و تمدن ایرانی هم در واقع چیزی نبود. ولی می بینیم که تمدن اسلامی، آن تمدن برتر غربی را از بین برد. بدین معنا که تمدن غربی در مقابل این تمدن منقرض شد؛ مثل ستاره که با آمدن خورشید دیگر نور ندارد، یا مثل ماه که با آمدن خورشید و طلوع روز دیگر هیچ است و یا مثل يك طبيب ابتدائي تجربی که با آمدن يك متخصص درجهٔ اول با چند عنوان دکترای فوق تخصص، اصلاً پُروبی است که بگوید: کسی به من مراجعه کند. وقتی که تمدن اسلامی آمد، چنین شد.

این يك واقعیت است که همه چیز اروپا در مقابل تمدن اسلامی رنگ باخت و این تا قرن های چهارم و پنجم و ششم هجری هم ادامه داشت. البته بعد از این، تمدن اسلامی سال ها تنزل کرد تا به دوران رنسانس رسید. بعد از این، تمدن غربی دوباره شروع به اوج گرفتن کرد. منتها تمدن غرب، در تمام آن سال های بعد از غلبهٔ تمدن اسلامی، مشغول تغذیه از این تمدن بوده است. به کتاب ها و منابع آن زمان نگاه کنید! برجسته ترین دانشمندان، دانشمندانی بودند که می توانستند با آثار اسلامی سروکار داشته باشند و از آن ها چیزی بفهمند و آن ها را ترجمه کنند. حال سؤال

اصلی این است که این تمدن اسلامی چگونه به وجود آمد؟ برخی می‌گویند از آثار ایران گرفتند و برخی معتقدند که از آثار روم گرفتند.

اما این حرف‌ها، حرف‌های جاهلانه و بچگانه است. حال فرض کنیم که ده عنوان کتاب از جایی ترجمه کردند، آیا با این ده عنوان کتاب، تمدن درست می‌شود؟ آیا تمدن اسلامی با ترجمه آثار یونانی و رومی و هندی درست شد؟ نه. جوهر تمدن اسلامی، از درون خودش بود. البته تمدن زنده، از دیگران هم استفاده می‌کند. سؤال این است که این دنیای آباد؛ این به کار گرفتن علم؛ این کشف حقایق درجه یک عالم وجود- همین عالم ماده- که به وسیله مسلمان به وجود آمد؛ این استخدام اندیشه‌ها و فکرها و ذهن‌ها و فعالیت‌های عظیم علمی و به وجود آوردن دانشگاه‌های عظیم آن روز در مقیاس جهانی؛ پدید آوردن ده‌ها کشور ثروتمند و مقتدر در آن روزگار و یک قدرت سیاسی بی‌نظیر در طول تاریخ، از کجا به وجود آمد؟ شما در طول تاریخ، قدرتی را جز قدرت سیاسی اسلام سراغ ندارید که از قلب اروپا تا قلب شبه قاره، یک کشور واحد شده باشد و قدرت ماندگاری بر آن حکومت کند! دوران قرون وسطای اروپا، دوران جهالت و بدبختی برای اروپاست. اروپایی‌ها قرون وسطی را «دوران سیاهی و

تاریکی» می نامند. همان قرون وسطایی که در اروپا تاریکی و سیاهی بود، دوران تشعشع علم در کشورهای اسلامی، از جمله ایران است. اصلاً دربارهٔ قرن چهارم هجری - که دوران تشعشع علم است - کتاب ها نوشته و تحقیق ها کرده اند. چنان قدرت سیاسی، چنان قدرت علمی، چنان دنیا آرای، چنان کشورداری و چنان استخدام تمام نیروهای زنده و سازنده و فعال بشری، بر اثر چه چیزیه وجود آمد؟ بر اثر تعالیم اسلام. مسئله، فقط این است.

اسلام يك درس را به مسلمین تعلیم کرد و آن درس هر روز که در بین مسلمین باشد، نتیجه اش درخشش و تَلألُو و علُو معنوی و مادی است. آن درس درس مجاهدتِ خالصانه و مخلصانه است. هر جا که مجاهدتِ خالصانه و مخلصانه باشد، نتیجه اش درخشش و تَلألُو خواهد بود. منتها مجاهدتِ خالصانه و مخلصانه، ممکن است برای خدا انجام گیرد، ممکن هم هست برای غیرِ خدا انجام گیرد. اگر برای خدا انجام گرفت، همیشگی، ماندگار و زایل ناشدنی است؛ اما اگر برای غیرِ خدا انجام گرفت، ماندگار نیست. ممکن است یکی عاشق کسی باشد؛ خالص و مخلص برای او حرکتی را انجام دهد. یا عاشق میهنِ خود باشد؛ خالص و مخلص برای میهنش حرکتی را انجام دهد. این ها ماندگار نیست و

تا وقتی است که این هیجان و احساس در او باشد. به مجرد اینکه احساس او یک ذره سرد شد، چشمش باز می شود و به خود می گوید که آیا من بروم بمیرم تا فلان کس بخورد گردنش کلفت شود؟! اما اگر برای خدا باشد، این طور نیست. هر قدر دقت عقلانی انسان بیشتر شد، مجاهدتش بیشتر خواهد شد. برای اینکه می داند: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾؛ آنچه که برای خدا دادیم می ماند.^۱

آن چه در این فرمایشات مقام معظم رهبری به عنوان نگینی درخشان چشم نوازی می کند، اشاره به ظرفیت اسلام در تمدن سازی و برون رفت از ظلمت توهمات خود ساخته بشری است؛ اگر باور داریم چنان که مقام معظم رهبری به آن اشاره فرمودند، خاصیت تمدن سازی اسلام، برخاسته از متن اسلام است، باید باور کنیم که امروز هم می توان به برکت اسلام و تعالیم ناب آن، از ظلمت مدرنیسم به در آمد و با اتکاء به اسلام ناب، تمام ظرفیت های توحیدی اسلام را، به آن مقدار که در عصر غیبت ممکن است به صحنه آورد. امام امت اسلامی (علیه السلام) همونو با فقه شیعه، راه تحقق تمدن سازی اسلامی را، در عصر غیبت، تحقق ولایت فقیه به عنوان سگان دار تشکیل و مدیریت تمدن

۱. بیانات در دیدار فرماندهان رده های مختلف سپاه، ۲۹/۰۶/۱۳۷۳.

اسلامی می دانستند و مقام معظم رهبری به عنوان خلف صالح ایشان، انقلاب اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه را در همین راستا تحلیل و دنبال می کنند. حضرت آقا در سخنانی می فرمایند:

«عزیزان من! جوانان! برای این ملت، قضیه بنای يك نظام و تمدن اسلامی و يك تاریخ جدید، قضیه ای جدی است. آن را جدی بگیرید.

يك وقت در كشوری، یكی کودتا می کند و نظامی بر سر کار می آید. آن نظام، چند صباحی هست؛ بعد هم می رود- یا یكی دیگر از او تحویل می گیرد- و همه چیز به حال اول برمی گردد.

يك وقت قضیه این گونه است و این همه نقل ندارد. آنچه در ایران اتفاق افتاد، مسأله يك حرکت عظیم در مقیاس جهانی است. ما البته يك ملتیم؛ مرزهایمان هم، مرزهای محدودی است. بیرون از این مرزها هم کاری نداریم. به این نکته توجه داشته باشید.

تلاش و فعالیت ما در داخل مرزهای خودمان است. اما این انقلاب، محدود به این مرزها نیست. این پیام يك پیام جهانی بود. دلیلش چیست؟ دلیل، این است که وقتی ملت ایران و رهبر عظیم الشان ما- امام بزرگوار- این کار را انجام دادند، مسلمانان در هر جای دنیا که بودند، احساس کردند نوروز

آن هاست. روزنِوآن ها آغاز شد؛ با اینکه به آن ها ربطی نداشت. در همه جای دنیا احساس کردند مقطع جدیدی در تاریخشان به وجود آمد. این را ما از نزدیک دیدیم. خود من این واقعیت را در طول سال های گذشته در کشورهای دیگر از نزدیک لمس کرده ام و از ده ها زبان دیگر هم شنیده ام. این ها روایت و حدس و تحلیل نیست؛ واقعیات است. هر کسی، هر مسلمانی، هر جای دنیا بود، وقتی این انقلاب پیروز شد، وقتی امام در صحنه ظاهر شدند، وقتی پرچم اسلام و لا اله الا الله بالا رفت، احساس کرد که پیروز شده است. از این خیل عظیم يك ميلياردی در سراسر دنیا، بعضی این احساس را تداوم دادند، دنبالش راه افتادند و مبارزه کردند؛ شد همین حوادثی که در کشورهای گوناگون به وسیله نهضت های اسلامی راه افتاد. بعضی هم رها کردند. اگرچه ما در مرزهای خودمان هستیم و به بیرون مرزها کاری نداریم، اما این پیام، پیام بین المللی و جهانی است»^۱.

حضرت آقا، در سخنان دیگری، انقلاب اسلامی و نتیجه آن، یعنی تشکیل نظام اسلامی را گام اول تحقق تمدن اسلامی معرفی کرده و بدین وسیله «تمدن اسلامی» را به عنوان هدف غایی مطرح

۱. بیانات در آستانه سالروز تسخیر لانه جاسوسی، ۱۱/۰۸/۱۳۷۳.

می‌فرمایند:

«امروز می‌گویند تهران مثلاً پانزده هزار طلبه دارد؛ اگر فرض بفرمایید ده سال دیگر این پانزده هزار طلبه تبدیل بشوند به پانزده هزار انسان محقق، آگاه، مؤثر، سخنور، نویسنده، این چقدر چیز مهمی است؛ این چیز کمی است؟ این چقدر تأثیر خواهد گذاشت در دینی کردن جامعه و تحقق جامعه اسلامی که ما در آرزویش هستیم. جامعه اسلامی خیلی مهم است؛ ما خیلی فاصله داریم تا جامعه اسلامی.

عرض کرده‌ایم که ما نظام اسلامی را تشکیل داده‌ایم، دولت اسلامی را نصفه‌کاره داریم، یک چیزکی که البته هنوز دولت اسلامی نیست؛ اگر دولت اسلامی تحقق پیدا کرد، آن وقت نوبت می‌رسد به جامعه اسلامی که بتوانیم جامعه‌مان را اسلامی کنیم؛ بعد آن وقت نوبت جهان شمولی و ایجاد تمدن اسلامی است»^۱.

حاج قاسم به خوبی می‌داند که راه برون‌رفت از ظلمت مدرنیسم و توهم زندگی انسان پُست‌مدرن، تحقق تمدن اسلامی است، و تا تمدن اسلامی محقق نشود، اهداف عالی و راقی اسلام در سطح بین‌المللی قابل تحقق نخواهد بود. دروازه رسیدن به

۱. بیانات در دیدار با مدیران و طلاب حوزه علمیه تهران، ۱۳۹۵/۰۲/۲۵.

تمدن اسلامی هم، همان طور که در نگاه بنیان‌گذار کبیر انقلاب و خلف صالح ایشان مطرح است، چیزی جز ولایت فقیه نخواهد بود، به همین دلیل حاج قاسم تمام مجاهدان جهان اسلام را مورد خطاب قرار داده و آن‌ها را به این نکته اساسی ملتفت می‌نماید که اگر به ولایت فقیه و عرصه تحقق آن، یعنی جمهوری اسلامی خدشه‌ای وارد شود، نه تنها اهداف اسلام ناب محقق نخواهد شد که مدرنیسم و تحجر به عنوان دودشمن و رقیب اصلی اسلام ناب، تمام موجودیت فعلی اسلام را هم از میان خواهند برد و به کمتر از هدم تمام مظاهر وجودی و پویایی اسلام راضی نخواهند شد.

«خطاب به برادران و خواهران مجاهد...»

خواهران و برادران مجاهد در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است. امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگرماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی (ص).

خوب می‌دانید منزّه‌ترین عالم دین که جهان را تکان داد و اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی

دارید و چه شما که به عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به دور از هرگونه اختلاف، برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید. خیمه، خیمه رسول الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است. دور آن بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی ماند؛ قرآن آسیب می بیند.»

آن چه در این فرازهای وصیت حاج قاسم خودنمایی می کند، اشاره به توفیق عظیمی است که امروز به برکت اتصال با ولایت و از رهگذر انقلاب اسلامی نصیب ملت ایران شده است. مردم ایران به برکت ارتباط و انس با خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و به واسطه تلاش و مجاهدت جهت اجراء دستورات ائمه اطهار علیهم السلام (خصوصاً پافشاری برای تحقق و ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه که عین دستورات ائمه اطهار علیهم السلام و راه اجرای تمامی احکام آن ذوات مقدّس است) تبدیل به پرچم داران حرکت عظیم تمدنی اسلام شده و به واسطه توسل به حضرات معصومین علیهم السلام توانسته اند بیش از هر قوم و ملتی خود را از انوار معصومین علیهم السلام بهره مند کرده و در حصن حصین ولایت آن ها باقی بمانند. یکی از شاگردان مرحوم آیه الله نائینی از مراجع بزرگ تقلید نجف از ایشان نقل می کند:

«در زمان جنگ جهانی اول که بخاطر تهاجم بیگانگان اوضاع ایران خیلی آشفته بود، مرحوم نایینی از این پیشامد ناهنجار به ساحت مقدس ائمه معصومین علیهم السلام شکایت زیادی می کرده، مخصوصاً به ساحت مقدس امام زمان علیه السلام شکایت می کرده که: یابن الحسن! ایران اینطور شده، مردم، بی سروسامان شدند، بی پناه شدند، نظم نیست، امنیت نیست...»

مرحوم نائینی به این شاگرد خود می فرمایند: خیلی به محضر امام زمان نالیدم! تا اینکه یک روز در حین توسل، بر من مکاشفه ای شد، امام زمان را زیارت کردم، دیدم حضرت ایستاده اند، یک دیوار مرتفعی سر به آسمان کشیده، حضرت اشاره فرمود که به این دیوار نگاه کن، من نگاه کردم، دیدم یک دیواری هست مرتفع اما این دیوار کج شده و عن قریب است که فرو بریزد، به یک مویی بند است! دیدم انگشت حضرت به طرف دیوار است...

فرمودند: این دیوار، ایران است، کج می شود، اما ما با انگشتان نگاهش داشته ایم و نمی گذاریم خراب شود! اینجا شیعه خانه ماست! کج می شود اما نمی گذاریم خراب شود!»^۱

اگر ایران، امروز پایتخت مقاومت جهان و مرکز طرح ریزی تمدن نوین اسلامی است، برای این است که ایران خیمه‌گاه حضرت اباعبدالله علیه السلام شده است؛ این توفیق عظیم به برکت ارتباط و توسل با اهل بیت علیهم السلام برای ما پدید آمده است و مبلغین دین و فعالان فرهنگی باید این نکته کلیدی را از سردار مقاومت بیاموزند که کلید توفیقات ما همین ارتباط با ولایت و اولیاء الهی است.

اگر به دنبال کار عمیق در گسترش و بلکه جهان شمول کردن این انقلاب هستیم، چاره‌ای جز کار بر روی عقاید و باورها نداریم. اگر این اعتقاد پاک و باور صحیح، به واسطه کم‌کاری ما یا شبهه افکنی دشمنان کم‌رنگ و یا محوشود، اول از همه انقلاب اسلامی عزیز ضربه خواهد خورد، لذا عمیق‌ترین و پرثمرترین کار انقلابی در شرایط کنونی، کار بر روی اصول و مبانی عقاید اسلامی است؛ دغدغه‌مندان عرصه انقلاب، اگر فعالیت‌های انقلابی را تنها و تنها در راهپیمایی‌ها و فعالیت‌های جهادی و... خلاصه کنند و از کار بر روی اعتقادات و باورهای صحیح دست بکشند و یا خدایی نکرده فعالیت‌های اعتقادی را کاری مغایر با انقلابی‌گری تصور کنند، در حقیقت ناخواسته بزرگترین خیانت را به انقلاب و اسلام عزیز و خون شهداء و مجاهدین این عرصه مرتکب شده‌اند.



خامنه‌ای عزیز را، عزیز جان خود بدانید

حاج قاسم به خوبی می‌داند که امروز ولایت فقیه، یعنی سید علی خامنه‌ای؛ به همان اندازه که حفظ اسلام ضرورت دارد، باید برای راهکار حفظ و نشر آن یعنی تمدن‌سازی اسلامی ارزش قائل شویم و به همان اندازه که تمدن اسلامی ارزشمند است، باید برای سازوکار تحقق آن، یعنی ولایت فقیه اهمیت قائل شویم و به همان اندازه که ولایت فقیه اهمیت دارد، ولی فقیه محترم است و امروز ولی فقیه یعنی حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام به همین مناسبت است که سردار رو به مردم خود کرده و با صدای رسا می‌گوید:

«خطاب به برادران و خواهران ایرانی...»

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پرافتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد، کما اینکه شما صدها هزار

جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از اصول مراقبت کنید. اصول یعنی ولی فقیه، خصوصاً این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را عزیز جان خود بدانید. حرمت او را حرمت مقدسات بدانید.»

اما آن چه که سردار، سرپسته برای ما باقی می‌گذارد اشاره به نکته عمیق تری است؛ از آن جا که ولایت فقیه براساس مبنای فقهی و دینی ما به دست آمده است، امروز اگر هر کس دیگری جز حضرت آیه الله خامنه‌ای برمسند زعامت امت اسلامی می‌نشست، احترام او و اطاعت از فرامین وی بر تمام ما واجب بود، اما سخن حاج قاسم با ما این است که: این رهبر و ویژگی‌های دارد که او را ممتاز می‌کند! رهبر انقلاب برخاسته از متن اصیل حوزه‌های علمیه است؛ یعنی اساس سلوک فردی خود را در دو ساحت علم و عمل قرار داده و در هر دو این عرصه‌ها نیز، سوای اینکه در فتنی‌ترین و دقیق‌ترین جریانات قرار گرفته‌اند، خود از پیش‌تازان این عرصه به شمار می‌آیند.

در بعد علمی بسیاری از بزرگان به برجستگی، بلکه شایستگی مقام معظم رهبری اعتراف و اذعان داشته‌اند؛ تنها از باب آشنایی با مقام علمی حضرت آیه الله خامنه‌ای به ذکر نظر دو تن از اساتید بزرگ و مطرح حوزه علمیه قم بسنده می‌کنیم. مرحوم آیه الله مؤمن

از شاگردان مطرح و برجسته مرحوم آیه الله بروجردی و بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی رحمه الله می فرمایند:

«در نخستین روزهایی که آیه الله خامنه ای سرپرستی نظام اسلامی را عهده دار شده بودند، برای اینکه دیگر علمای غیرمسئول که از دانش فقهی و علمی ایشان مطلع شوند، با برخی برادران فاضل خدمت آیه الله خامنه ای رسیدیم؛ به ایشان عرض کردیم: برای اینکه دیگران هم از معلومات و دانش فقهی شما مطلع شوند خوب است جلسه ای علمی داشته باشیم.

یادم هست که ایشان گفتند: فعلاً که مدت کمی است که من به عنوان رهبری تعیین شده ام ملاقات ها برای این کار مانع است. ما گفتیم: منظورمان همین امروز و فردا نیست، چند وقت دیگر (مثلاً یک ماه) اجازه بدهید، که ایشان قبول کردند.

این جلسات با حضور فقهای شورای نگهبان و برخی بزرگان که به لحاظ علمی شایسته بودند و حوزه آن ها را به عنوان اعلم قبول داشت، برگزار شد؛ یادم هست از میان علمای قم، جناب آقای کریمی که از علمای بزرگ قم بودند، جناب آقای هاشمی شاهرودی که آن زمان مسئولیت نداشتند، آقای حاتم یزدی و برخی بزرگان دیگر مثل جناب آقای

مهدوی کفی به این جلسات دعوت شدند، این جلسات برگزار شد و مباحثه‌های علمی و فقهی بین فقها و آیه‌الله خامنه‌ای شکل گرفت و بر همه کسانی که در آن جلسات شرکت کرده بودند، روشن و قطعی شد ایشان در حوزه اجتهاد توانمند هستند و از نظر علمی، شخصیتی بسیار ارزشمند دارند و در تمام ابواب فقه از ملکه اجتهاد برخوردار هستند»^۱.

آیه‌الله سید جعفر کریمی نیز به عنوان عضو جامعه مدرسین قم و یکی از افرادی که در جلسات علمی با مقام معظم رهبری حاضر بودند، جایگاه علمی مقام معظم رهبری را چنین توصیف می‌نماید:

«قدرت علمی، استعداد و طرز تفکر آقای خامنه‌ای بیش از همه به امام نزدیک بود و نه تنها در ردیف دیگران بلکه اقدام از همه است... در صلاحیت مرجعیت نه تنها از آقایان دیگر هیچ چیز کم ندارد بلکه زیادتر هم دارند.

وقتی در جلسه جامعه مدرسین مطرح شد افرادی که صلاحیت دارند را بررسی کنیم، من عرض کردم یکی از افرادی که در رأس صالحین است آقای خامنه‌ای است. خدا رحمت کند مرحوم آیه‌الله مشکینی را؛ فرمود: آقایان دیگر که

برای مرجعیت مطرح هستند، ما درس و بحثشان را دیدیم و شنیدیم و برای ما نقل کردند اما نسبت به آقای خامنه‌ای چیزی ننشیده‌ایم.

من عرض کردم: شما آقایانی که در مشهد مقدس هستند را می‌شناسید؟ گفت: نه. گفتم: آقایانی که در نجف هستند می‌شناسید؟ گفت: نه! گفتم: همه آقایان قم را می‌شناسید؟ گفت: نه.

ایشان فرمود: شما همه را می‌شناسید؟ گفتم: من همه را می‌شناسم و با چوب کبریت می‌توانم اندازه بگیرم و این که آقای خامنه‌ای را مطرح کردم با حفظ این که شب اول قبر من مسئول اعمال خودم هستم، نام بردم^۱.

حضرت آیه الله محمد یزدی رئیس شورای عالی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و از فقهای شورای نگهبان درباره حضرت آقا چنین می‌گوید:

«بنده اولین باری که حضرت آیه الله خامنه‌ای را دیدم در مشهد پای منبرایشان در مسجد کرامت بود که شیفته ایشان شدم و بعد از آن در جریان بازنگری قانون اساسی بود که درجه علمی و سیاسی و درجات عالی ایشان را مشاهده کردم. بنده

معتقدم حضرت آیه الله خامنه ای از فقهای عالی مقامی است
که کم نظیر است در اسلام و بنده هیچ مرجعی را نمی شناسم
که به اندازه ایشان حوادث امت اسلامی را بشناسد^۱.

در بعد عملی هم قضیه به همین شکل است؛ هرچند
ملاحظات سبب شده است که درجات سلوکی و عملی مقام
معظم رهبری در پرده ای از کتمان باشد، اما اولاً حضرت آقا در
مسائل سلوک عملی سخت دلبسته و معتقد جریان عرفانی
نجف هستند که به اذعان متخصصین فن، دقیق ترین و
منطبق ترین مسیر به مسیر اهل بیت (علیهم السلام) و برجسته ترین راه برای
تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله به شمار می آید و از طرف دیگر
توصیه های مکرر ایشان به استفاده از اهل معنویت^۲، دعا، ذکر و
مسائل معنوی ای از این قبیل، حکایت از حال درونی خود ایشان

۱. سایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲. شهید سردار حاج قاسم سلیمانی با مرحوم آقا سیدکمال موسوی که از شاگردان
مرحوم انصاری همدانی بود و در نجف به منزل امام هم رفت و آمد می کرد و با حاج آقا
سیدمصطفی خمینی، فرزند امام هم حشرو نشر داشت، مرتبط بود. بنده چند
سالی مرحوم سیدکمال را زیارت کردم. ایشان از مخلصان علمای وارسته و اهل معنا
و مجاهده بود. مرحوم سیدکمال موسوی اهل کرمان بود و حاج قاسم سلیمانی
هم با ایشان ارتباط داشت و این نشان می دهد جوهره سردار شهید حاج قاسم
سلیمانی، جوهره دیگری بود. (بخشی از یادداشت شفاهی آیه الله محمدباقر تحریری،
استاد اخلاق و عرفان و تولیت حوزه علمیه مروی، درخصوص ابعاد معنوی شخصیت
حاج قاسم سلیمانی به نقل از سایت «فرهیختگان».)

دارد. مقام معظم رهبری در باب مکتب عرفانی نجف و بزرگان آن می‌فرمایند:

«مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی کسی بوده است که جریان سلوکی عرفان متشرعی خالص ناب از آن بزرگوار جوشیده. مرحوم آقا سید علی شوشتری معروف که استاد میرزا و استاد خیلی از بزرگان بود و خودش فقیه بزرگواری بود، توانست يك نفر را تربیت کند و او آخوند ملاحسینقلی همدانی است که این سلسله را به راه انداخته است. مرحوم آقا شیخ محمد بهاری، مرحوم آقا سید احمد کربلایی، مرحوم آقا میرزا جواد آقای تبریزی - پدر مرحوم آقا میرزا علی آقای قاضی - و بزرگان دیگر، هر کدام در این عرصه، تلاش فراوانی کردند»^۱.

همچنین ایشان در دیدار با اعضاء مجمع عالی حکمت اسلامی می‌فرمایند:

«بنده هیچ دشمنی و مخالفتی با عرفان نظری ندارم. گفته می‌شود: الانسان عدو لما جهله. بنده هیچ ورودی در عرفان نظری ندارم، اما هیچ عداوتی هم ندارم؛ منتها اعتقاد این است که ما نباید عرفان را به معنای الفاظ و تعبیرات و فرمول‌های ذهنی مثل بقیه علوم ببینیم.

۱. بیانات در دیدار با علما و روحانیون همدان، ۱۳/۰۴/۱۳۸۳.

عرفان، همان مرحوم قاضی است، مرحوم ملاحسینقلی همدانی است، مرحوم سید احمد کربلائی است؛ عرفان واقعی این‌هاست.

مرحوم آقای طباطبائی خودش فیلسوف بود، اهل فلسفه بود، بلاشک در عرفان هم وارد بود؛ منتها آنچه که در عرفان از ایشان معهود است، عرفان عملی است؛ یعنی سلوک، دستور، تربیت شاگرد؛ شاگرد به معنای سالک. عرفان نظری باید به سلوک بینجامد.

خب، موضوع عرفان، ذات مقدس پروردگار است؛ موضوع عرفان، خداست. از این جهت، برتر از همه علوم است. خب، این خدا باید در زندگی کسی که اهل عرفان است، تجلی پیدا کند. ما کسانی را دیدیم که گفته میشد در عرفان نظری از همه بهترند، اما در عرفان عملی يك قدم بر نداشته بودند. ما افراد اینجوری را دیدیم و درك کردیم که اصلاً مسائل سلوکی و این‌ها را حس نکرده بودند. آنچه که من به آن تکیه دارم، این است که واقعاً يك حرکت عملی دیده شود؛ که این در مورد اهل معقول، به طور عام مطلوب است. آن کسانی هم که به عنوان اهل حکمت و اهل معقول شناخته شدند، غالباً کسانی‌اند که این جنبه معنوی در آن‌ها وجود داشته.^۱

۱. بیانات در دیدار با اعضاء مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

علاوه بر معرفی جریان عرفانی نجف به عنوان عرفان حقیقی و جریان عرفان متشرعی خالص شیعی، حضرت آقا در فرمایشات فراوانی بر عمده اصول عرفان اسلامی یعنی توجه به خدا، ذکر، توسل، توکل و... اشاره داشته و بر آن تأکید فرموده‌اند؛ هرچند ذکر حتی قسمت کوچکی از این فرمایشات، مجالی چندین برابر فضای فعلی می‌طلبد اما از باب تیمن و تبرک و همچنین آشناسدن هرچه بیشتر با فضای فکری مقام معظم رهبری، به گوشه کوچکی از این سخنان اشاره می‌کنیم. ایشان در دیدار با اقشار مختلف قم می‌فرمایند:

«إن شاء الله آینده روشن و خوبی از لحاظ مادی و معنوی در انتظار ملت عظیم الشان ماست. نور امید را باید همیشه در دل‌ها زنده نگه داریم. با نور امید و با تلاش است که این شاء الله به سر منزل خواهید رسید. البته در این راه، توجه و توسل و دعا و ارتباط با خدا مخصوصاً از طرف جوانان نباید فراموش شود. پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه با آن قدرت ملکوتی، دائم با خدای متعال در حال راز و نیاز و توجه و توسل بود. توسل به ولی الله اعظم ارواحنا فداء و ارتباط قلبی با آن حضرت، جزو وظایف ماست»^۱.

ایشان در موضع دیگری می‌فرمایند:

«ارزش معنویت با هیچ‌یک از ارزش‌های مادی قابل مقایسه نیست. کسی که وارد این مقوله شود برایش استدلال لازم ندارد؛ آن کس که وارد این مقوله نمیشود با هیچ استدلالی نمیشود او را با حقیقت آشنا کرد. ارزش ذکر؛ یعنی یاد خدا، توجّه به خدا، عشق ورزیدن به خدا، کار برای خدا و فداکاری برای خدا، چنان گیرا و شیرین و جذّاب و دلرباست که با هیچ‌یک از زیبایی‌های مادی و جسمانی قابل مقایسه نیست.»^۱

«به‌هرحال، ملت عزیز ما و شما عزیزان باید این فرصتی را که خدای متعال در اختیارتان گذاشته است قدر بدانید. این اقبالی که دل‌های شما به سوی خدا و معنویت و ذکر و خشوع و توجّه و تضرّع دارد، خیلی با ارزش است. این، همان عامل است که یک روز اسلام را از یک جمع محدود غریب به یک تمدّن عظیم جهانی تبدیل کرد و این تمدّن، قرن‌ها- لااقل در چند قرن از قرون اوّلیه- دنیا را اداره کرد و امروز هم دنیا، مدیون تمدّن اسلامی است. توجّه به خدا و توجّه به معنویت، باعث تکوین چنین تمدّنی شد، و الا با انگیزه‌ها و

۱. بیانات در دیدار هنرمندان و سینماگران، ۳/۱۱/۱۳۷۳.

تلاش‌های مادی، چنین تمدن ماندگاری به وجود نمی‌آمد.»^۱

حضرت آقا در دیدار رئیس جمهور وقت و هیأت دولت هم می‌فرمایند:

«به خدا توکل کنید. از خدای متعال توفیق بخواهید. رابطه‌تان را روز به روز با معنویت و خدای متعال تقویت کنید. مبدا اشتغالات کاری، شما را از ذکر و توجه و پرداختن به معنویات بازبدارد! یعنی یکی از خطرهای این است که در عمل زندگی غرق بشویم و از آن ارتباط قلبی خودمان غافل بمانیم. آن چیزی که پشتوانه نشاط و شور و شوق و تحرک و توفیق ماست، کمک الهی است. کمک الهی را باید به معنای واقعی کلمه از خدا خواست و از خدا طلب کرد»^۲.

تمام این سخنان حکایت از حال درونی و مایه وجودی خود ایشان دارد که از کوزه همان برون تراود که در اوست! در بعد حکمت و تدبیر فوق العاده ایشان نیز علاوه بر تحلیل تصمیمات و شیوه مدیریتی ایشان می‌توان سری به تحقیقات پژوهشکده‌های غربی و نظرات محققان آنان زد و به راحتی

۱. بیانات در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت عید سعید فطر، ۱۳۷۵/۱۱/۲۱.

۲. بیانات ۱۳۸۶/۰۶/۰۴.

مشاهده کرد که چگونه تحلیل‌گران بیگانه به این نکته معترفند که مقام معظم رهبری، تنها با یک سخنرانی خود می‌تواند طرح‌های پیچیده دشمنان را خنثی کرده و از تهدیدهای موجود، برای امت اسلامی فرصت بسازند.^۱

تمام این ویژگی‌های حضرت آیه‌الله خامنه‌ای علیه السلام است که سردار سلیمانی را، به عنوان دیده بان انسانیت در زمانه ما، به این سومی‌کشاند که خصوصیات ممتاز این رهبر فرزانه را به ما گوشزد کند و این جمله دلچسب و انقلابی را برای ما به یادگار بگذارد که: خامنه‌ای عزیز را عزیز جان خود بدانید.

۱. برای تحقیق بیشتر در ابعاد حکیمانه مدیریت مقام معظم رهبری رک. از انقلاب اسلامی تا تمدن اسلامی.



جمهوری اسلامی درسربلندترین دوره

نگاه مؤمن به اتفاقات، مبتنی بروقایع است نه اعتباریات و خیال بافی‌ها؛ حاج قاسم از دل تمام مشکلات و فشارها، رویش‌های فردی، اجتماعی و بین‌المللی انقلاب را نظاره می‌کند و می‌داند در منطق اسلام، پیشرفت یعنی یک قدم نزدیک‌تر شدن به خداوند متعال؛ پس اگر در اثر این انقلاب ذره‌ای نفوس را به خداوند نزدیک‌تر کرده است، که یقیناً کرده، در مسیر پیشرفت است و اگر امروز، انقلاب در اوج مبارزه با کفر و الحاد قرار داشته و خیمه اصلی مبارزه با تحجر و مدرنیسم واقع شده، یعنی امروز جمهوری اسلامی سربلندترین دوره خود را طی می‌کند.

۱. برای درک بهتر تفاوت میان حقایق و اعتباریات، رک. درس اول از کتاب معادشناسی.

«برادران و خواهران، پدران و مادران، عزیزان من!

جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید
مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد. دشمن به پیامبر شما چه
نگاهی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند؟
چه اتهاماتی به او زدند؟ چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟
مذمت دشمنان و شماتت آن‌ها و فشار آن‌ها، شما را دچار تفرقه نکند.»



هنر خمینی عزیز

همان طور که پیش تر نیز اشاره شد، انقلاب اسلامی در میان بسیاری از انقلاب های مهم و معروف جهان، برجسته و ممتاز است. این انقلاب بدون کودتا، بدون کمک از کشورهای بیگانه، بدون اتکاء به ثروت مالی و منابع قدرت و تنها با خیزش و ارادهٔ عمومی مردمی شکل گرفت و ادامه پیدا کرد؛ هریک از این ویژگی ها برای برجسته شدن یک انقلاب کافی است اما برجستگی انقلاب عظیم اسلامی ایران در هیچ یک از این خصوصیات خلاصه نمی شود. این انقلاب برجسته است چون به پشتوانهٔ دین مقدس اسلام شکل گرفت و از ابتدا، آرمان های خود را مطابق دغدغه های متعالی و توحیدی این دین مبین قرار داد.

این انقلاب برجسته است چون از متن دین برخواست و با یک پیوند دینی، یعنی پیوند میان مسلمین با مرجعیت شکل گرفت و ادامه یافت. بزرگترین هنر معمار کبیر انقلاب در این بود که در عصر

فراموشی دین و به‌کنار گذاشته شدن باورهای قدسی، شخصی برخاسته از نهاد دین و با درد دین‌مداری، تمام ظرفیت‌های دینی را به کار گرفت تا اهداف دین را محقق کند.

انقلاب این حقیقت را به رخ کشید که با پشتوانه باورهای قدسی، می‌توان معادلات عالم را عوض کرد، می‌توان به غیب اعتماد کرد و عالم شهادت را بدین صورت از منجلاب اومانیسیم و نیپیلیسم نجات داد. همین است که حاج قاسم (که خود مرد تغییر معادلات بشری با اتکاء به غیب و قدس است) در بیانیه بین‌المللی خود می‌نگارد:

«بدانید که مهمترین هنر خمینی عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام، چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا، چون سگ‌های همین عمل را می‌کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را به پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفرو فاطمیه را به پشتوانه این ملت آورد. انقلاب‌هایی در انقلاب ایجاد کرد. به این دلیل در هر دوره هزاران فداکار جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نموده‌اند و بزرگترین قدرت‌های مادی را ذلیل خود نموده‌اند. عزیزانم، در اصول اختلاف نکنید».



شهدا، محور عزّت و کرامت

این انقلاب از همان ابتدا با تکیه بر عالم غیب و با نگاه به عالم قدس شکل گرفت و از همان ابتدا فریاد زد که:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

اگر نطفهٔ این انقلاب با ارتباط قدسی و غیبی شکل گرفته و حیات خود را با اتکاء به حقایق ملکوتی عالم آغاز کرده است، ناچار برای ادامهٔ پر قدرت مسیر خود نیز باید دل به عالم غیب داده و دائماً به دنبال مسیری برای ارتباط با ملکوت باشد. به عبارت دیگر همان طور که انقلاب حدوثاً متکی و مبتنی بر غیب و باورهای غیبی عالم بوده است، باید بقاءً نیز با غیب ارتباط بگیرد والا همان گونه که شکوهمند آغاز شده است، با جلالت و شوکت به مسیر خود ادامه نخواهد داد.

امام امت سیدنا محمد بن عبدالله با علم به همین ضرورت، ارتباط با شهداء را راه

انس امت خود با ملکوت قرار داد. در مانفیسست فکری بنیان‌گذار کبیر انقلاب، امت برای تداوم حرکت توحیدی و پرشکوه خود نیازمند ارتباط مستمر و انس با عالم ملکوت است و شهدا نقش دروازه‌های این ارتباط نورانی را ایفاء می‌نمایند. مقام معظم رهبری نیز، با نظربه همین تأثیرشگفت‌انگیز انس با شهدا در ارتباط با غیب و در نتیجه تقویت روحیه انقلابی و جاری شدن پرتوان خون حق‌طلبی و عدالت‌خواهی و حرکت توحیدی در رگ‌های جامعه است که بارها و با زبان‌های متفاوتی فرموده‌اند:

«یاد شهدا، افتخارات شهدا، عزت شهدا را همه باید نصب‌العین خودشان قرار بدهند؛ نگذارید فراموش بشود. شما غفلت کنید، نیروهای انقلاب غفلت کنند، نیروهای مؤمن غفلت کنند، نفوذی‌های دشمن از آن طرف وارد می‌شوند و چیزی هم طلبکار می‌شوند. فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ؛ وقتی که روز خطر است، در لانه‌ها خزیدند و نفستان در نیامد. وقتی خطر بر طرف شد؛ مردان خطرپذیر در مقابل خطر سینه سپر کردند و خطرا بر طرف کردند، این‌ها از لانه‌هاشان بیرون می‌آیند؛ زبان‌های دراز، زبان‌های تیز، طلبکار هم می‌شوند! مگذارید دشمنان انقلاب، دشمنان امام، دشمنان خط جهاد، دشمنان خط ایمان بالله، طلبکار بشوند.

من تشکر می‌کنم از کسانی که یادواره‌های شهدا، کنگره‌های بزرگداشت شهدا را با محتواها و مضمون‌های قوی و عالی در سراسر کشور برگزار کردند و همچنین از آن کسانی که یاد و خاطره شهیدان را در کتاب‌ها تدوین و پخش کردند. بنده خودم از این کتاب‌ها هرچه دستم برسد می‌خوانم و بهره‌مند می‌شوم؛ حقیقتاً بهره‌مند می‌شوم. انسان لذت می‌برد؛ از لحاظ روحی ابتهاج پیدا می‌کند وقتی این شرح حال‌ها را می‌خواند. نگذارید این خط متوقف بشود.»^۱

حضرت آقا در مجال دیگری می‌فرمایند:

«شهیدان عزیز در زمان حیاتشان با جان خود وارد میدان دفاع شدند و امروز با هویت و معنویت خود از کشور و اسلام دفاع می‌کنند، بنابراین دفاع مقدس تمام شدنی نیست و یک حقیقت در حال پیشرفت است.»^۲

حاج قاسم نیز که نه تنها تمام عمر خود را با عشق به شهادت و شهداء گذرانده است، بلکه در ساحت معارف نیز شاگرد دور رهبر

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با خانواده‌های شهدا، ایثارگران و جانبازان، ۱۳۸۶/۰۲/۲۷.

۲. دیدار با دست‌اندرکاران کنگره شهدای استان خراسان جنوبی، ۱۳۹۷/۰۸/۱۴.

و در واقع دو معلم بزرگ این انقلاب بوده است، در بیانیهٔ انسانی خود، مشق شهادت کرده و به یاد برادران رفته اش می نویسد:

«شهدا، محور عزّت و کرامت همه ما هستند؛ نه برای امروز، بلکه همیشه این ها به دریای واسعه خداوند سبحان اتصال یافته اند. آن ها را در چشم، دل و زبان خود بزرگ ببینید، همان گونه که هستند. فرزندان را با نام آن ها و تصاویر آن ها آشنا کنید. به فرزندان شهدا که یتیمان همه شما هستند، به چشم ادب و احترام بنگرید. به همسران و پدران و مادران آنان احترام کنید، همان گونه که از فرزندان خود با اغماض می گذرید، آن ها را در نبود پدران، مادران، همسران و فرزندان خود توجه خاص کنید. نیروهای مسلّح خود را که امروز ولیّ فقیه فرمانده آنان است، برای دفاع از خودتان، مذهبتان، اسلام و کشور احترام کنید و نیروهای مسلح می بایست همانند دفاع از خانهٔ خود، از ملت و نوامیس و عرض آن حفاظت و حمایت و ادب و احترام کنند و نسبت به ملت همان گونه که امیرالمؤمنین مولای متقیان فرمود، نیروهای مسلح می بایست منشأ عزت ملت باشد و قلعه و پناهگاه مستضعفین و مردم باشد و زینت کشورش باشد.»

در این منظومهٔ فکری است که زنده نگاه داشتن یاد شهدا کمتر از شهادت نیست و با همین نگاه است که نامهٔ امام امت پس از قطع نامهٔ ۵۹۸ نامه ای سرشار از سوز و گداز است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

خداوندا، همه چیزتویی؛ و غیراز توهمه هیچ. خداوندا، تو عزیز؛ و غیراز توهمه ذلیل. خداوندا، تو غنی ای؛ و غیراز توهمه فقیر. هفته جنگ امسال حال و هوای دیگری دارد. پس از سال ها دفاع مقدس، یاری دین خدا صورت دیگری به خود گرفته است. آمادگی جنگی ضرورت بیشتری یافته است. و دشمنان خدا و خلق خدا آنی غافل نیستند، و در کمین نشسته اند تا آنچه را خدایی است نابود کنند. خانواده های شهدا، تا همیشه تاریخ این مشعل داران راه اولیا، افتخارروشنایی طرق الی الله را به عهده گرفته اند. مجروحین و معلولین خود چراغ هدایتی شده اند که در گوشه گوشه این مرز و بوم به دین باوران راه رسیدن به سعادت آخرت را نشان می دهند: راه رسیدن به خدای کعبه را. اسرا در چنگال دژخیمان خود سرود آزادی اند، و احرار جهان آنان را زمزمه می کنند.

مفقودین عزیز محور دریای بیکران خداوندی اند؛ و فقرای ذاتی دنیای دون در حسرت مقام والایشان در حیرتند. از شهدا که نمی شود چیزی گفت. شهدا شمع محفل دوستانند. شهدا در قهقهه مستانه شان و در شادی وصولشان عِنْدَ رَبِّهِمْ بُرْزَقُونَ اند؛ و از نفوس مطمئنه ای هستند که مورد

خطاب ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَاَدْخُلِي جَنَّتِي﴾ پروردگارند.
 اینجا صحبت عشق است و عشق؛ و قلم در ترسیمش بر
 خود می شکافد. والسلام. روح الله الموسوی الحمینی. «۱»

و یا مقام معظم رهبری با حضور در شلمچه خطاب به
 کاروان‌های راهیان نور می‌فرمایند:

«ملت ایران در دورهٔ معاصر، هرچه عظمت و عزّت در دنیا
 دارد، به برکت خون رزمندگانی است که در این سرزمین‌های
 خونین حضور یافتند و جان و سلامت و جوانی خود را
 برای اسلام، برای ملت و برای میهنشان در طبق اخلاص
 گذاشتند و تقدیم کردند. ایران، امروز هرچه دارد و در آینده
 هرچه به دست آورد، به برکت خون این شهیدان است. اگر
 این شهدایی که شلمچه، یادگار آن‌ها و این بیابان‌های
 خونین، حامل نشانه‌های آن‌هاست، نبودند، امروز در این
 کشور، از استقلال ملی، از شرف ملت، از اسلام و از هیچ
 چیز ایرانی، نشان برجسته‌ای نبود. این‌ها در مقابل دشمن
 مهاجمی که بدون کمترین ملاحظه‌ای به مرزهای جغرافیایی
 و مرزهای ملی و مرزهای اعتقادی حمله کرده بود، ایستادند.
 جوانان عزیز! مردان و زنان! در هر کجا که هستید و این

سخن را می شنوید، یا بعداً خواهید شنید، بدانید يك کشور و يك ملت، بالاترین سرمایه اش همت و عزم و ایمان جوانان آن کشور و ملت است. ایمان همراه با اراده قوی، ایمان همراه با تصمیم، ایمان همراه با روشن بینی، همان چیزی است که این کشور را يك روز نجات داد. امروز هم مهمترین عاملی که این کشور و این ملت را حفظ کرده است، همین ایمان است. روحیه سلحشوری، روحیه مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمن، روحیه نفرت از دشمنی که نه فقط با جان و مال این ملت، بلکه با فرهنگ، ایمان و اسلام این ملت دشمن است، روحیه بی اعتمادی به دشمن و آمادگی برای دفاع، روحیات عالی ای است که يك کشور را عزیز و استقلال آن را حفظ می کند و استعداد های يك کشور را به بروز و ظهور می رساند و به آقایی و عزّت، نایل می نماید.

ای جوانان عزیز! این روحیات را در خودتان حفظ کنید؛ اسلامتان را قدر بدانید، یاد شهیدان را قدر بدانید، ایمان عمیقتان به قرآن و اسلام و پیوندتان با روحانیت را قدر بدانید، مسؤولان را که از خود شما هستند، دولت، مجلس و قوه قضائیه را قدر بدانید، روحیه پیوند میان آحاد ملت را قدر بدانید، خصوصیات اسلامی و ایمانی؛ یعنی پایبندی و تعبد را که بحمد الله در ملت ایران هست، قدر بدانید و به

حزب الّلهی بودن، افتخار کنید.

آن ملتی که در راه خدا قدم بردارد، سرفراز و پیروز است. همه دنیا هم اگر در مقابل آن ملت قرار گیرند، نمی توانند او را به زانو در آورند. این چیزها در ملت ما هست؛ اینها را قدر بدانید. البته دشمنان فکری، سیاسی و ایمانی که همان سردمداران استکبار جهانی هستند، با این چیزها دشمنند. آنها از روحیه ایمان این مردم و عزم و اراده این جوانان ضربه خوردند؛ باید هم دشمن باشند. اما شما ملت بزرگ ایران، شما جوانان مؤمن، آنچه دارید، از این روحيات اسلامی دارید. در آینده هم آن چیزی که این کشور را به اوج آبادی و توانایی و اقتدار می رساند، همین خصوصیات اسلامی است. باید اینها را قدر بدانید و از همه بیشتر یاد شهیدان عزیزتان را زنده بدارید.»^۱

حاج قاسم با همین رویکرد به فرهنگ شهادت، و البته با اعتقاد عمیق به شهداء، خطاب به فرزندان و خانواده‌های شهداء می‌نویسد:

«خطاب به خانواده شهدا...»

فرزندانم، دختران و پسرانم، فرزندان شهدا، پدران و مادران باقیمانده از شهدا، ای چراغ‌های فروزان کشور ما، خواهران و برادران و همسران وفادار و متدینه شهدا! در این عالم، صوقی که روزانه من می‌شنیدم و مأنوس با آن بودم و همچون صوت قرآن به من آرامش می‌داد و بزرگترین پشتوانه معنوی خود می‌دانستم، صدای فرزندان شهدا بود که بعضاً روزانه با آن مأنوس بودم؛ صدای پدر و مادر شهدا بود که وجود مادر و پدرم را در وجودشان احساس می‌کردم.

عزیزانم! تا پیشکسوتان این ملتید، قدر خودتان را بدانید. شهیدتان را در خودتان جلوهرگر کنید، به طوری که هرکس شما را می‌بیند، پدر شهید یا فرزند شهید را، بعینه خود شهید را احساس کند، با همان معنویت، صلابت و خصوصیت. خواهش می‌کنم مرا حلال کنید و عفو نمائید. من نتوانستم حق لازم را پیرامون خیلی از شماها و حتی فرزندان شهیدتان ادا کنم، هم استغفار می‌کنم و هم طلب عفو دارم.

دوست دارم جنازه ام را فرزندان شهدا بردوش گیرند، شاید به برکت اصابت دستان پاک آن‌ها بر جسد من، خداوند مرا مورد عنایت قرار دهد».

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی
 کجایید ای سبک‌روحان عاشق پرنده‌تر ز مرغان هوایی
 کجایید ای شهبان آسمانی بدانسته فلک را درگشایی
 کجایید ای زجان و جارهیده کسی مرعقل را گوید کجایی
 کجایید ای درزندان شکسته بداده وام‌داران را رهایی
 کجایید ای درمخزن گشاده کجایید ای نوای بی‌نوایی
 در آن بحرید کاین عالم کف‌اواست زمانی بیش دارید آشنایی
 کف‌دریاست صورت‌های عالم ز کف بگذرا گراهل صفایی^۱

۱. ملای رومی، دیوان غزلیات شمس.



مردان خدا، حصارهای زمان و مکان را در می‌نوردند و برای همین است که متعلق به همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها می‌شوند؛ هنگامی که برای حاج قاسم در نزدیک به چهل کشور دنیا، مجلس عزایه پا شد، معنی این حقیقت را بهتر و بیشتر فهمیدیم. حاج قاسم چون در تمام زندگی به سمت عالم تجرّد حرکت نمود، لحظه به لحظه فرا زمانی‌تر و فرامکانی‌تر شد، تا آن جا که با شهادتش یک باره تمام دنیا را فتح کرد و حقیقتاً فرماندهٔ برون مرزی سپاه عشق شد. اما با تمام این سخنان خاستگاه حاج قاسم شهر شهید پرور کرمان است، و حاج قاسم هم عمیقاً دوست می‌داشت همان‌گونه که در کرمان بر مرکب تن خود سوار شده و عزم حرم عشق نموده بود، در کرمان با مرکب تن خود وداع کند و همان‌گونه که خود به یاران شهیدش می‌پیوست، تنش هم در میان ابدان پاک و مطهر شهدای قافله عشق و فناء به یادگار بماند.

همین انس و علقه به زادگاه و همین یاد و خاطرهٔ دوستان سفر کرده است که حاج قاسم را مجاب می‌کند، در کنار مجاهدان راه خدا در سرتاسر دنیا و تمامی ملت ایران از مرد و زن، مردم کرمان را به صورت ویژه مخاطب قرار دهد و از آنان عهده‌ی جداگانه بگیرد. حاج قاسم به همشهری‌های خود می‌نویسد:

«خطاب به مردم عزیز کرمان...»

نکته‌ای هم خطاب به مردم عزیز کرمان دارم؛ مردمی که دوست داشتی‌اند و در طول ۸ سال دفاع مقدس بالاترین فداکاری‌ها را انجام دادند و سرداران و مجاهدین بسیار و الامقامی را تقدیم اسلام نمودند. من همیشه شرمندۀ آن‌ها هستم. هشت سال به خاطر اسلام به من اعتماد کردند؛ فرزندان خود را در قتلگاه‌ها و جنگ‌های شدیدی، چون کربلای ۵، والفجر ۸، طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس و... روانه کردند و لشکری بزرگ و ارزشمند را به نام و به عشق امام مظلوم حسین بن علی به نام ثارالله، بنیان‌گذاری کردند. این لشکر همچون شمشیری برنده، بارها قلب ملت‌مان و مسلمان‌ها را شاد نمود و غم را از چهره آن‌ها زدود. عزیزان! من بنا به تقدیر الهی امروز از میان شما رفته‌ام. من شما را از پدر و مادرم و فرزندان و خواهران و برادران خود بیشتر دوست دارم، چون با شما بیشتر از آن‌ها بودم؛ ضمن اینکه من پاره تن آن‌ها بودم و آن‌ها پاره وجود من. اما آن‌ها هم قبول کردند من وجودم را نذر وجود شما و ملت ایران کنم.

دوست دارم کرمان همیشه و تا آخر با ولایت بماند. این ولایت، ولایت علی بن ابیطالب است و خیمه او خیمه حسین فاطمه است. دوران بگردید. با همه شما هستم. می دانید در زندگی به انسانیت و عاطفه ها و فطرت ها بیشتر از رنگ های سیاسی توجه کردم. خطاب من به همه شما است که مرا از خود می دانید، برادر خود و فرزند خود می دانید. وصیت می کنم اسلام را در این برهه که تداعی یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است، تنها نگذارید. دفاع از اسلام نیازمند هوشمندی و توجه خاص است. در مسائل سیاسی آنجا که بحث اسلام، جمهوری اسلامی، مقدسات و ولایت فقیه مطرح می شود، این ها رنگ خدا هستند؛ رنگ خدا را بر هر رنگی ترجیح دهید».

هرچند مخاطبان اصلی این پیام مردم کرمان هستند، اما در آن چند نکته مهم برای تمام ما به نگارش درآمده است:

نکته اول

ولایت فقیه، امتداد ولایت ائمه اطهار علیهم السلام است؛ امروز حتی اگر در مبانی فکری خود به گزینه ولایت فقیه نرسیم و برخلاف اکثر فقیهان تراز اول، این امر را از دل ادله متقن روایی و عقلی اثبات نکنیم، باز هم به دلیل عشق و حرمتی که نسبت به خاندان عصمت و طهارت داریم، باید از این نظام و این انقلاب حمایت کنیم، زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم، پرچم اسلام و تشیع، به دست این نظام مبارک است که برافراشته گشته و به قول عارف

واصل مرحوم حاج سیّد هاشم حدّاد: پرچم اسلام، عزیز است و احترام و حفظ آن واجب. تکلیف کسانی که اساساً با اسلام و تشیع مشکل دارند، از ابتدا روشن است، اما کسانی که به اسم دینداری و از موضع دیانت و فقاہت به سنگ اندازی و یا حتی دشمنی با نظام اسلامی مشغولند، یا در پایین ترین سطح فهم اجتماعی و سیاسی قرار دارند و یا به جای شبهه علمی به شهوت عملی دچار بوده و در ناحیه اغراض شخصی و عناد و حب ریاست قرار دارند، باید به دنبال حل مشکلشان بود.

نکته دوم

می توان در قالب هر رنگ، حزب و جناحی به یاری انقلاب اسلامی آمد، اما باید توجه داشت اگر به دنبال تأثیرگذاری بر نفوس در قامت و اندازه سردار شهید، حاج قاسم هستیم، چاره ای نداریم جز این که به زبان فطرت روی بیاوریم و انسان ها را از دریچه انسانیت مخاطب قرار دهیم؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

۱. شاید به همین دلیل است که حاج قاسم در این فراز از پیام خود می نویسد: دفاع از اسلام نیازمند هوشمندی و توجه خاص است.

۲. سوره الروم: آیه ۳۰.

نکته سوم

تمام نزاعات سیاسی و جناحی، که عمدتاً منجر به تضعیف نظام اسلامی در کشور می شود و یا لاقول مردم را نسبت به اصل نظام و انقلاب (در بسیاری از موارد) بدبین می کند، بر سر این است که جریانات مختلف در کشور، خداوند متعال را به عنوان اصل قرار نداده اند. اگر فهمیدیم باید رنگ الهی جایگزین تمام رنگ ها شود، آن وقت خواهیم دانست که مسیر روشن و هموار بوده و البته خداوند هم در این صورت نصرت و هدایت خود را بر سر ما فرو خواهد ریخت.



سیاست مدار تراز حاج قاسم

حاج قاسم به خوبی می داند که الناس علی دین ملوکهم؛ مردم بر آیین حاکمان خود هستند و اگر زمامداران جامعه در مسیر صلاح و فساد باشند، جامعه را نیز به سمت ویرانی خواهند کشاند و در مقابل، مسئولین مؤمن و متعهد، نفوس جامعه را به سمت خداوند متعال سوق خواهند داد.

مگر جز این است که حرکت گروهی جوانان به سمت جبهه های حق علیه باطل در دهه اول انقلاب و از جان گذشتگی جوانان در عرصه های علمی، فرهنگی و سیاسی در سالیان اخیر، مدیون و وامدار نفس شائق و پرسوز و گداز رهبران عظیم الشان این انقلاب بوده است؟!

بر اساس همین دغدغه اساسی است که حاج قاسم، در این وصیت تاریخی خود، سیاست مداران را نیز از قلم نینداخته و خطاب به آن ها می نویسد:

«خطاب به سیاسیون کشور...»

نکته‌ای کوتاه خطاب به سیاسیون کشور دارم: چه آن‌هایی [که] اصلاح طلب خود را می‌نامند و چه آن‌هایی که اصولگرا. آنچه پیوسته در رنج بودم اینکه عموماً ما در دو مقطع، خدا و قرآن و ارزش‌ها را فراموش می‌کنیم، بلکه فدا می‌کنیم. عزیزان، هر رقابتی با هم می‌کنید و هر جدلی با هم دارید، اما اگر عمل شما و کلام شما یا مناظره‌هایتان به نحوی تضعیف‌کننده دین و انقلاب بود، بدانید شما مغضوب نبی مکرم اسلام و شهدای این راه هستید؛ مرزها را تفکیک کنید. اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط باهم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است. اصول، مطوّل و مفصّل نیست. اصول عبارت از چند اصل مهم است:

- ۱- اول آن‌ها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است؛ یعنی این که نصیحت او را بشنوید، با جان و دل به توصیه و تذکرات او به عنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید. کسی که در جمهوری اسلامی می‌خواهد مسئولیتی را احراز کند، شرط اساسی آن [این است که] اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه داشته باشد. من نه می‌گویم ولایت تنوری و نه می‌گویم ولایت قانونی؛ هیچ یک از این دو، مشکل وحدت را حل نمی‌کند؛ ولایت قانونی، خاص عامه مردم اعم از مسلم و غیرمسلمان است، اما ولایت عملی مخصوص مسئولین است که می‌خواهند بار مهم کشور را بردوش بگیرند، آن هم کشور اسلامی با این همه شهید.
- ۲- اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و آنچه مبنای آن بوده است؛ از اخلاق و

ارزش هاتا مسئولیت‌ها؛ چه مسئولیت در قبال ملت و چه در قبال اسلام. ۳- به کارگیری افراد پاک‌دست و معتقد و خدمت‌گزار به ملت، نه افرادی که حتی اگر به میزیک دهستان هم برسند خاطره خان‌های سابق را تداعی می‌کنند.

۴- مقابله با فساد و دوری از فساد و تجملات را شیوه خود قرار دهند.

۵- در دوره حکومت و حاکمیت خود در هر مسئولیتی، احترام به مردم و خدمت به آنان را عبادت بدانند و خود خدمت‌گزار واقعی، توسعه‌گر ارزش‌ها باشد، نه با توجیهات واهی، ارزش‌ها را بایکوت کند.

مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پیرامون تربیت و حراست از جامعه توجه کنند، نه بای‌مبالاتی و به خاطر احساسات و جلب برخی از آرا احساسی زودگذر، از اخلاقیاتی حمایت کنند که طلاق و فساد را در جامعه توسعه دهد و خانواده‌ها را از هم بی‌پاشند. حکومت‌ها عامل اصلی در استحکام خانواده و از طرف دیگر عامل مهم از هم‌پاشیدن خانواده هستند. اگر به اصول عمل شد، آن وقت همه در مسیر رهبر و انقلاب و جمهوری اسلامی هستند و یک رقابت صحیح برپایه همین اصول برای انتخاب اصلح صورت می‌گیرد».

همان‌طور که مقام معظم رهبری نیز اشاره فرمودند، حاج قاسم علی‌رغم اینکه به هیچ جناح سیاسی کشور تعلق نداشت، اما عمیقاً انقلابی بود، و همان‌طور که در سرتاسر وصیت او نیز مشهود است، ولایت‌مداری، شاه‌بیت غزل عاشقانه او خطاب به تمام

مخاطبینش بود. حاج قاسم در این عبارت نیز، اهل سیاست را، فارغ از جناح‌بندی‌های متداول خطاب قرار داده و عیاری دقیق و انقلابی برای سنجۀ اهل سیاست مشخص می‌نماید.

علاوه بر مخاطبان اصلی این فراز که سیاست‌مداران کشور هستند، خوب است که عموم مردم نیز در دما دم انتخاب‌های سیاسی خود، به این فراز مراجعه نموده و معیار اصلی انتخاب کاندید خود را از حاج قاسم اخذ نمایند. حاج قاسم به عنوان مرد پخته عرصۀ جهاد و مبارزه، پس از سیاست‌مداران و مسئولین کشوری، فرماندهان نظامی را هم مورد خطاب قرار داده و عیار نیروی رزمندۀ تراز انقلاب اسلامی را نیز روشن می‌نمایند:

«خطاب به برادران سپاهی و ارتشی...»

کلامی کوتاه خطاب به برادران سپاهی عزیز و فداکار و ارتشی‌های سپاهی دارم: ملاک مسئولیت‌ها را برای انتخاب فرماندهان، شجاعت و قدرتِ اداره بحران قرار دهید. طبیعی است به ولایت اشاره نمی‌کنم، چون ولایت در نیروهای مسلح جزء نیست، بلکه اساس بقای نیروهای مسلح است. این شرط خلل‌ناپذیر می‌باشد. نکته دیگر، شناخت به موقع از دشمن و اهداف و سیاست‌های او و اخذ تصمیم به موقع و عمل به موقع؛ هریک از این‌ها اگر در غیروقت خود صورت گیرد، بر پیروزی شما اثر جدی دارد».



از برج دیده‌بانی

حاج قاسم خوب می‌داند که قلب تپنده ایران، حوزه‌های علمیه و در رأس آن، علماء و مراجع تقلید هستند؛ این انقلاب از حوزه‌های علمیه شروع شده است و همین حوزه‌ها هستند که باید از این انقلاب دفاع کرده و با انجام وظایف ذاتی خویش، اهداف مقدس و الهی قرآن و عترت را در زمین و در میان خلق خدا پیاده کنند.

حاج قاسم زمانی که به علماء و زعمای دین می‌رسد، بیش از هر موضع دیگری ادب و احترام به خرج می‌دهد، زیرا خوب می‌داند که دانشمندان و بزرگان دین، به احترام دین محترم می‌شوند و بزرگداشت ایشان، همان بزرگداشت دین مبین است.

حاج قاسم خطاب به سکان‌داران دیانت در جامعه می‌نویسد:

«خطاب به علما و مراجع معظم

سخنی کوتاه از یک سرباز ۴۰ ساله در میدان به علمای عظیم الشان و مراجع گرانقدر که موجب روشنائی جامعه و سبب زدودن تاریکی‌ها هستند، خصوصاً مراجع عظام تقلید.

سربازتان از یک برج دیده‌بانی، دید که اگر این نظام آسیب ببیند، دین و آنچه از ارزش‌های آن [که] شما در حوزه‌ها استخوان خُرد کرده اید و زحمت کشیده‌اید، از بین می‌رود.

این دوره‌ها با همه دوره‌ها متفاوت است. این بار اگر مسلط شدند، از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند. راه صحیح، حمایت بدون هرگونه ملاحظه از انقلاب، جمهوری اسلامی و ولیّ فقیه است. نباید در حوادث، دیگران شما را که امید اسلام هستید به ملاحظه بیندازند.

همه شما امام را دوست داشتید و معتقد به راه او بودید. راه امام مبارزه با آمریکا و حمایت از جمهوری اسلامی و مسلمانان تحت ستم استکبار، تحت پرچم ولیّ فقیه است. من با عقل ناقص خود می‌دیدم برخی خناسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علما مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق به جانبی به سکوت و ملاحظه بکشانند. حق واضح است؛ جمهوری اسلامی و ارزش‌ها و ولایت فقیه میراث امام خمینی رحمه‌الله‌تعالیه هستند و می‌بایست مورد حمایت جدی قرار گیرند.

من حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای را خیلی مظلوم و تنها می‌بینم! او نیازمند همراهی و کمک شماست و شما حضرات معظم با بیانتان و دیدارهایتان و حمایت‌هایتان با ایشان می‌بایست جامعه را جهت

دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود.

دست مبارکتان را می‌بوسم و عذرخواهی می‌کنم از این بیان، اما دوست داشتم در شرفیابی‌های حضوری به محضرتان عرض کنم که توفیق حاصل نشد. سربازتان و دست بوستان!»

اگرما، مانند حاج قاسم بر بلندای برج دیده‌بانی قرار نگرفته و مانند او نمی‌توانیم آینده را رصد کنیم، می‌توانیم زوایای این جمله را حدس بزنیم که اگر حاج قاسم می‌گوید: «این دوره‌ها با همه دوره‌ها متفاوت است. این بار اگر مسلط شدند، از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند... اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود» یعنی چه!

مشخص است که انقلاب اسلامی با این امید به میدان آمد که تمام قوای فعال نشده امت اسلام را، در جهت تحقق تمدن اسلامی و در جهت آماده‌سازی شرایط برای ظهور آخرین ودیعه الهی بالفعل نماید. اگر اسلام قرار است با تمام قدرت به صحنه بیاید، یعنی باید حواسمان باشد که کفر نیز با تمام قدرت به صحنه خواهد آمد!

لازمه حفظ اسلام در این جنگ حدّا کثری، فعال شدن تمام ظرفیت‌های اسلام جهت مقابله با الحاد مدرن و قرار گرفتن تمام سربازان و دل‌باختگان حضرت ولی عصر در خط مقدم است.

حاج قاسم در این فراز از نامه خویش، مجدّداً رهبری معظم را تنها و مظلوم، خطاب می‌کند. سابقاً شرحی از مظلومیت رهبری و وظیفه ما نسبت به خروج ایشان از این مظلومیت به میان آمد، اما در این موضع، با توجه به مقایسه میان رهبر فقید انقلاب رحمته‌الله با رهبر کنونی جمهوری اسلامی مدّ ظله العالی، خوب است به لایه دیگری از مظلومیت مقام معظم رهبری اشاره شود. شهید آوینی در جمله‌ای طلایی و کاربردی می‌گوید:

«رهبر گذشته همواره از رهبر حاضر دوست داشتنی‌تر است، زیرا آن‌که رفته را به هر صورت که بخواهیم می‌توانیم تفسیر کرده و تصویر مورد نظر خود را ارائه دهیم، اما رهبر حاضر، اسیر تفسیرات و تأویلات به رأی افراد نشده، و خود زبان تبیین و سخن گفتن دارد، فلذا سوء استفاده‌گران نمی‌توانند از وی برای رسیدن به اهداف خویش استفاده کنند».

کم نیستند کسانی که در جامعه کنونی ما «خط امامی» شناخته می‌شوند اما هیچ تناسبی با خط و آرمان قائد راحل ندارند؛ به خاطر داریم اشخاصی را که به عنوان «یار امام» شهره بودند اما با

تمام وجود مسیر و خط و هدف او را پایمال کرده و در جهت نه متضاد، که متناقض با آرمان‌های متعالی او گام برداشتند!

اگر دوران حضرت امام علیه السلام، زمانه جمع تمامی نیروها در زیر بیرق انقلاب بود، عصر آیه الله العظمی خامنه ای علیه السلام، عصر تصفیّه منافقین از مجاهدین واقعی است و این دقیقاً همان دورانی است که افرادی با اتکاء به «امام» ساخته و پرداخته هوای نفس خود، به تقابل با خلف صالح او می پردازند تا مبادا به واسطه آشکار شدن فضیحت نفاقشان، جایگاه و موقعیت خود را از دست داده و از انبار زر و زورشان، سکه ای کم شود.



از همه طلب عفودارم!

شاید، کسی از مرد ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ جز ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ سراغ نداشته باشد؛ حاج قاسم همانی است که لبخندش، خاطره تمام فرزندان شهید است؛ وقتی از راننده حاج قاسم می پرسند:

«● حاج قاسم شما را به چه اسمی صدا می زد؟»

●● جهانشاهی، نصرالله و... فرقی نداشت، ولی با احترام و رفاقت. به بچه هایش هم از همان اول تأکید کرده بود به من بگویند عمو، چون من از وقتی بچه ها کوچک بودند، وقت هایی که سردار مأموریت بود کارهای خانواده حاجی را انجام می دادم و خانواده من و خانواده حاجی چون همسایه بودیم، همیشه در رفت و آمد بودند. بچه های حاجی را از همان زمان کودکی می شناسم و با من بزرگ شده اند. ماه رمضان ها سه چهار بار ما می رفتیم منزل حاج قاسم و خانواده ایشان هم می آمدند منزل ما. تا این حد نزدیک

بودیم. الآن هم که حاجی شهید شده است، اصلاً توان مواجهه با بچه‌های حاجی را ندارم و با دیدن بچه‌ها قلبم از فشار این غم کنده می‌شود.

● از روحيات حاجی در فضای کار بگویید!

●● حاج قاسم خیلی شجاع بود. دورانی که در قرارگاه قدس حضور داشت، اشرار ۹۰ نفر از نیروی انتظامی را گروگان گرفتند و به ۷۰ کیلومتری مرز افغانستان و پاکستان بردند. حاج قاسم خیلی ناراحت شد و با نقشه و طرح‌ریزی و اطلاعات دقیق، به داخل مرز افغانستان و پاکستان نیرو برد و همه ۹۰ نفر را آزاد کرد و چندین پایگاه اشرار را هم با خاک یکسان کرد. اما همین حاج قاسم مرد صلح بود و دیدیم که برای اشرار در داخل کرمان و سایر مناطق امان‌نامه داد. همین اشرار در اثر رفتار خوب حاج قاسم به دامن انقلاب آمدند و خیلی از این‌ها که غلام و کنیز داشتند، آن‌ها را آزاد کردند. وضعیت خوبی در منطقهٔ مأموریتی قرارگاه قدس نبود، ولی حاجی وضعیت منطقه را به خصوص در کرمان بهبود بخشید. در نیروی قدس هم خیلی جدی بود، ولی با نیروهای مقاومت بسیار صمیمی.

● حاج قاسم سلیمانی تقریباً در همه خطوط مقدم دفاع از حرم حضور پیدا کرد و با خانوادهٔ شهدای مدافع حرم دیدار

داشت، در این زمینه توضیح دهید که چقدر ایشان فعال بود؟

●● حاجی مرد کار بود. اگر کرمان می رفت و فرصت کوتاهی می یافت، به دیدار خانواده شهید می رفت. اگر در تهران بود و یک ساعت وقت پیدا می کرد، به بازدید از خانواده شهید می رفت. مشهد اگر می رفت، هر موقع که فرصت پیدا می کرد، به بازدید از خانواده شهدا اختصاص می داد. حاج قاسم وقتی در تهران بود روزی چندین جا جلسه می رفت، از وزارت امور خارجه و ستاد کل سپاه گرفته تا دفتر رهبری و... همه جا به موقع می رفت؛ به استان ها سفر داشت. در کرمان که کارش بیشتر از همه جا بود. بازدید خانواده شهدای لشکر و شهدای مدافع حرم از مهم ترین برنامه های سردار بود. جلسه با فرمانده گردان ها و نیروهای لشکر در دفاع مقدس، جلسه کنگره شهدای کرمان و هزاران کار دیگر هم داشت؛ خستگی برایش اصلاً معنا نداشت. این در حالی بود که تمام بدن حاجی جای تیرو ترکش بود.»^۱

اما با تمام این مجاهدت ها و نیکی به نیکان و یادگار نیکان، باز هم حاج قاسم، مانند مطلوب و غایت خود، رسول خدا ﷺ از

۱. مصاحبه با هفته نامه صبح صادق.

همه طلب عفو دارد و می نویسد:

«از همه طلب عفو دارم

از همسایگانم و دوستانم و همکارانم طلب بخشش و عفو دارم. از رزمندگان لشکر ثارالله و نیروی باعظمت قدس که خار چشم دشمن و سدّ راه او است، طلب بخشش و عفو دارم؛ خصوصاً از کسانی که برادرانه به من کمک کردند. نمی توانم از حسین پورجعفری نام ببرم که خیرخواهانه و برادرانه مرا مثل فرزندی کمک می کرد و مثل برادرانم دوستش داشتم. از خانواده ایشان و همه برادران رزمنده و مجاهدی که به زحمت انداختنشان عذرخواهی می کنم. البته همه برادران نیروی قدس به من محبّت برادرانه داشته و کمک کردند و دوست عزیزم سردار قآنی^۱ که با صبر و متانت مرا تحمل کردند».

رضوان الله تعالی علیه، عاش سعیدا و مات سعیدا!

۱. سردار اسماعیل قآنی، جانشین سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی در نیروی قدس سپاه پاسداران، هنگام قرائت وصیت حاج قاسم، از کنار قرائت این فقره از وصیت نامه، تواضعاً خودداری نمود. خداوند همه خدمتگذاران اسلام و مسلمین خصوصاً سردار قآنی را در انجام وظایف الهی خود موفق بدارد، آمین.



